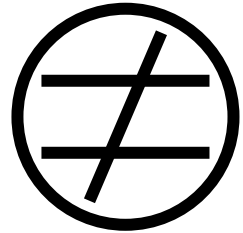


به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



حاکمیت ملت

سال هشتم - شماره ۹۵ - ۹۳ - آبان، آذر و دی ماه ۱۳۸۵ خورشیدی

نشریه داخلی حزب پان ایرانیست

پان ایرانیسم نهضت:

ضد استبداد

ضد استعمار

ضد استثمار

- | | |
|----|---|
| ۲ | پیامی از محسن پزشکپور (پندار) - صندلی هشتم |
| ۴ | ارزش و شخصیت افراد ... از: دکتر عاملی تهرانی |
| ۸ | یکی از مفاهیم دموکراسی... از: دکتر سهراب اعظم زنگنه |
| ۹ | چهار سیمای مارکسیسم... از: دکتر آژیر |
| ۱۲ | کالبدشکافی نهضت آزادی... از: منوچهر یزدی |
| ۱۵ | پای صحبت سرور محسن پزشکپور |
| ۱۸ | تا ایران هست، خلیج یعنی فارس... از: علیرضا بوربور |
| ۲۱ | ایران شمالی کجاست؟!... از: سالار سالاری |
| ۲۳ | دادگران پان ایرانیست |
| ۲۵ | پان ایرانیست ها می گوشند... از: اخگر |
| ۲۶ | سال های تصمیم... از: اسوالد اسپینگلر |
| ۳۱ | نقد یک پان ایرانیست |
| ۳۲ | پدیده زنان و دختران خیابانی... از: آریا رزمجو |
| ۳۳ | سه خبر تأسف بار... از: گردآفرید |
| ۳۴ | ایران، گهواره انسان عاقل... از: جواد صدقی |
| ۳۵ | اعلامیه ها و بیانیه های حزب |

سوسیالیسم، دموکراسی بر بنیاد ناسیونالیسم

اشاره:

در شماره ۲۸ نشریه "ضداستعمار" پیامی مهم با عنوان "صندلی هشتم" از سرور محسن پزشکیپور (پندار) درج گردیده بود که به دلیل اهمیت ویژه ای که این پیام در سرنوشت جامعه بزرگ ایرانی داشت و دارد برای بار دوم در این شماره از نشریه "حاکمیت ملت" منتشر می نمایم.

پیامی از محسن پزشکیپور (پندار)

"صندلی هشتم"

فروپاشی اقتدار ملت ایران قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی؟!

اکنون پوتین رئیس جمهور وقت دولت فدرال روسیه بر آن صندلی قرار می گیرد؟!

۲- بنابراین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که شرح و تفصیل آن را با تحلیلی توأم با نکته سنجی رهبری نظام حاکمیت فرقه ای بیان داشتند، چنین نتیجه داد که در کنار هفت صندلی قطب غارتگران جهانی صندلی دیگری نیز قرار گرفت و پوتین، رئیس جمهوری دولت فدرال روسیه که زمانی به عنوان محور قطب دوم جهان، عنوان مبارزه جهانی کارگران و رنجبران را داشت تکیه زد و در واقع بار دیگر در تاریخ جامعه بشری قطب گسترده و حاکمیت ظالمانه جهانی، تمدن غرب، به طور کلی با همان ستمگری ها و خودکامگی های دوران امپراتوری روم تا پس از آن، شکل گرفت.

۳- آقای خامنه ای به تحلیل خاص و دقیق طرح ازهم پاشی اتحاد جماهیر شوروی پرداختند ولی ایشان به این نکته اشاره نمودند که پیش از طرح فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که سال های بسیار بود از طرف قدرت های استعماری دنبال می شد، چرا و چگونه طرح ازهم پاشی قدرت عظیم فرهنگی، سیاسی و نظامی ملت بزرگ ایران در این منطقه از جهان اجرا گردید؟ بهانه چنین طرحی مبارزه با دیکتاتوری شاه؟! و پایین کشیدن او از تخت سلطنت بود که می دانستند سخت بیمار است و آخرین روزهای حیات خود را می گذراند.

۴- در این منطقه از جهان بار دیگر بر محور فرهنگ دیرین و ظرفیت های گوناگون علمی، جغرافیایی، اقتصادی، نیروهای انسانی، بسیج وسیع و بی مانند نظامی در دریاها و آسمان ها و

چندی پیش در اجتماعی بزرگ از همه کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران که حتی بسیاری از بانوان وابسته به بیت های رهبری سابق و لاحق نیز حضور داشتند، رهبر نظام جمهوری اسلامی شرح مبسوطی پیرامون چگونگی و دلائل و آثار طرح فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق بیان نمود، ایشان در این اظهارات مبسوط نتیجه گرفتند که: «... این سید اولاد پیغمبر (خاتمی) گورباچف نیست و نظام جمهوری اسلامی هم اتحاد جماهیر شوروی نمی باشد...»

به نقل از مضمون:

پیرامون این مهم بیان مطالبی چند ضرور است:

۱- زمانی پیش از آن، مقارن بود با برپایی کنفرانس سران هفت کشور صنعتی جهان یعنی دولت های «آمریکا، انگلیس، ژاپن، آلمان، ایتالیا، فرانسه و کانادا» که بهتر است این هفت دولت را به نام دیرین آن ها که برای ما ایرانیان و بسیاری از کشورهای جهان ستم کشیده و همه غارتگران و غارت شدگان جهان روشن است عنوان کشورهای استعماری بیان کنیم یعنی رؤسای دولت های شرکت کننده در کنفرانس جنایتکار گوآدولوپ، کنفرانسی که در آن تصمیم جهان استعمارگر برای براندازی مدیریت وقت ملت ایران در زیر عنوان «بردن شاه» و آوردن دوره ای: «آنچه آنان انقلاب می نامیدند» انجام شد. در این کنفرانس که محور اصلی آن هفت دولت استعماری و غارتگر فوق الذکر هستند در کنار صندلی های سران دولت های هفت گانه مزبور «صندلی هشتم» یعنی صندلی دیگری قرار دادند که قبلاً آقای یلتسین روی آن تکیه زد و

تیره های فرهنگی و مذهبی وابسته به آن، بار دیگر محور ایجاد قدرت ضداستعمار جهان می شد، آنگاه به ناچار در کنفرانس هایی از این قبیل، قدرت ملت ایران بر روی صندلی هشتم تکیه می زد و به دفاع از جهان استعمارزده و صیانت از حق و عدالت برابر جهان ستمکار و ضدفرهنگ انسانی می ایستاد و آن نتیجه ای بود که هرگز قدرت های استعمارگر و ضد انسانی و نیز فرهنگ اسلاوها طالب وقوع چنین رخدادی نبودند.

۸- بدین سان پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیش از آن که شاه بیمار ایران خرقة تهی کند وسیع ترین توطئه بین المللی که نه تنها در تاریخ ملت ایران بلکه در تاریخ جهان بی مانند است، در دست اجرا قرار گرفت. متأسفانه تیرک و به قول خطبای منبرها «عمود» این فاجعه بزرگ تاریخی را باورهای وسیع مذهبی مردم قرار دادند و شد آنچه نباید می شد؟! به قول فردوسی شاعر بزرگ ایران بار دیگر تخت با منبر برابر شد! غم انگیز تر آن که مردم چونان گوسفندان شدند و ولی فقیه چونان چوپان و شبان؟! ۹- همه سیاست های استعماری و گردانندگان کنفرانس گوآدولوپ می خواستند پیش از درگذشت شاه این سناریوی وحشت و فروپاشیدن به دست ملت ایران انجام گیرد زیرا معلوم نبود پس از درگذشت شاه آنچه از مدیریت ایران، باقی می ماند رضایت به انجام این برنامه های وحشت انگیز و خسران بار می داد. هنگامی که برنامه ها انجام گردید و پس از آن که همه نهادهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملت بزرگ ایران در هم کوبیده شد، پس از آن که از پشت بام مدرسه رفاه گرفته تا دورافتاده ترین مناطق ایران، اعدام های سیاه، انجام گرفت، پس از آن که جغدها بر روی ویرانه های کاخ های عظمت ملت ایران نشستند، آنگاه به حیات جسمانی شاه پایان دادند؟! نتیجه:

این پایان ماجرای تاریخ نیست. ملت ستم کشیده ایران بار دیگر به پاخواهد خاست و رزم ضداستعمار و ضد ظلم و ستم جهانی، بر محور فرهنگ ایرانی و قیام اقوام ایرانی، جهانیان را بیدار خواهد ساخت. در این رزم ضداستعمار است که نهضت رهایی بخش پان ایرانیسم، کوشش ها را دنبال می کند و همچنان پیام آور مقاومت بزرگ تاریخ است.

پاینده ایران

تهران - امرداد ماه ۱۳۷۹

زمین، قدرتی شکل گرفته بود که این قدرت از شاخ آفریقا گرفته تا مدار هفده درجه در اقیانوس هند، از سرزمین های اروپا گرفته تا آفریقای جنوبی، از شبه قاره هند گرفته تا مناطق استعمار شده توسط روسیه، دست اندرکار گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی و نظامی خود بود. پایه این گسترش، فرهنگ همه انسانی و ایرانی و در نتیجه حرکت مجدد به سوی برپایی تمدنی بزرگ برای صیانت از حقوق همه اقوام و تیره های انسانی بود.

۵- باوجود حضور ده ها کانون فساد و تباهی و صدها عوامل وابسته به فراماسونری و صهیونیسم و کمونیسم بین الملل و دیگر عوامل توطئه های جهانی، اموردرمسیرتغییرات و تحولات کلی بین المللی پیش می رفت. برپایی چندین نیروگاه اتمی، فراهم ساختن عظیم ترین نیروی دریایی، زیر آب و روی آب، گسترش چشمگیر کارخانه ها و صنایع گوناگون، زیر پوشش گرفتن تمامی منطقه به وسیله هواپیماهای تدافعی و تهاجمی ایران، مشارکت ایران در کارخانه هایی چون کروپ و صنایع نفت شمال انگلیس و آفریقای جنوبی و هند و دیگر مناطق، این ها همه نمونه هایی از ایجاد قدرت ملی بزرگ و با فرهنگ بود که بار دیگر جهان سیاه کار بنیان گرفته بر فرهنگ ضد انسانی سزار و روم را تهدید می نمود.

۶- آنچه عامل تهدیدشونده در این منطقه از جهان بود، طرح های صهیونیسم بین المللی و اهداف جهانی آن می بود. صهیونیسم برای اجرای برنامه جهانی خود می بایست سرپرست و اداره کننده این منطقه از جهان لااقل از نیل تا فرات باشد، برای چنین طرحی نه قدرت اردن قابلیت معارضه داشت و نه قدرت مصر و یا سوریه و یا دولت های دیگر به اصطلاح عربی، قدرت معارض با طرح صهیونیسم بین المللی، قدرت عظیم و فرهنگ آفرین ملت بزرگ ایران بود. بنابراین از دیدگاه صهیونیسم بین الملل و مدافعان و همکاران آن که مآلاً به ایجاد طرح دهکده جهانی وی انجامد، می بایست قدرت ملت ایران را از هم پاشید، پس طرح فروپاشی اقتدار ملت ایران، قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در دست اجرا قرار گرفت.

۷- هرگاه قدرت ملت ایران با همان ابعاد و کیفیات وجود می داشت و اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده می شد، آنگاه تمامی سرزمین های قفقاز و آسیای مرکزی به محور اصلی و سرزمین مادری یعنی ایران می پیوستند، آنگاه اتحاد بزرگ اقوام ایرانی و

ارزش و شخصیت افراد

از: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی

پیشگفتار:

دست نوشته ای، بدون تاریخ مربوط به سال هایی پیش از ۱۳۳۲ نگارش استاد شهید دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (آژیر) در باره ارزش و شخصیت افراد، بعد از سال یاد شده در اختیارم قرار گرفت. زنده یاد پدر دانشمند دکتر سید محمد صالح طیب با خواندن آن به نبوغ و ارزش فکری دکتر عاملی پی برد و آینده ای پر درخشش از نظر ایدئولوژیکی برایش پیش بینی کرد و افزود که این فرد مردی بزرگ و کم نظیر در پهنه دانش و بینش جهان خواهد شد.

لازم به یادآوری است که تا آن تاریخ پدر هرگز سرور دکتر عاملی تهرانی را ندیده بود. تنها نکته هایی در مورد او شنیده و این دست نوشته که در زیر می آید نخستین اثری بود که از ایشان خوانده بودند. البته پس از سال ۱۳۳۲ که سرور دکتر عاملی تهرانی در کازرون به عنوان افسر وظیفه، دوره خدمت نظام خود را طی می کردند به عنوان میهمان به خانه ما در بوشهر آمدند نخستین ملاقات بین پدر و ایشان انجام شد و باز پدر مزده بالا و والا بودن سطح اندیشه و فکر ایشان را که در حال شکوفایی بهتر و بیشتر بود مورد تأیید قرار دادند.

سید عبدالرضا طیب

۱۳۸۵ / ۸ / ۲۸

ارزش و شخصیت افراد

شاید تا کنون درباره افراد، موضوع ارزش مطرح نبوده و تنها از عناصر موجد شخصیت بحث به عمل می آمده است ولی ما اینک مسأله ارزش افراد را مطرح می کنیم.

تا کنون در مکاتب دیگر فرد به مثابه یک عنصر توأم با لذات مورد مطالعه قرار می گرفت که شناختن شخصیت او جز بررسی اعمال خود او هیچ عملی را الزام نمی کرد.

در نظر آن مکتب ها افراد که واحد های حیات بشری شناخته می شدند در گرد هم می آمدند و جامعه ما را پدید می آوردند، در حقیقت افراد بودند که به جامعه و ملت شخصیت و ماهیت می بخشیدند. خلاصه این که فرد در قطب و کانون آفرینش قرار داشت که هستی بر گرد او می گشت.

این طرز تفکر اکثراً در جامعه های منحن و پست شیوع پیدا می کند و صور گوناگون یافته، نقاب های رنگین بر چهره می نهد و حقیقت منحوس خود را می پوشاند.

مکتب ما ست رد بر سیئه کلیه افکاری که از سرچشمه این فکر پست یعنی فرد پرستی مشروب می شوند زده آن ها را طرد می کند. برای ما به حکم تاریخ آشکار شده است که چیزی جز ملت دارای شخصیت واقعی نیست.

افراد ناپستی به صورت واحدهای مختاری شناخته شوند که فرضاً بر حسب یک قرارداد اجتماعی تشکیل ملتی را داده اند. بلکه باید مانند سلول هایی پنداشته شوند که چندی در ساختمان بدن نیرومند و توأم که ملت نام دارد زندگانی می کنند.

همانگونه که بافت های بدن ما تابع قوانین کلی زیست ما می باشد. همان طور هم افراد انسان در پیکر ملت تابع قوانین زیست ملت هستند.

همانگونه که قوانین زیست سلول های بدن غالب است، قوانین زیست ملت نیز بر قانون زیست انسان غلبه دارد.

انسان را نباید چون موجود تکامل یافته ای در نظر گرفت و درباره ارزش و شخصیت او بحث کرد، بلکه باید او را عضو ناچیزی از پیکر ملت دانست و شخصیت و ارزش او را با مقایسه وضع حیات ملی برآورد نمود. سلول های پوست و سلول های مغز تقریباً شبیه هستند و ارزش آن ها را نباید در ساختمان داخلی و مواد شیمیایی آن ها جستجو کرد، بلکه باید مقام و اهمیتشان را از وظیفه ای درک نمود که در اندام انسان یا حیوان به عهده دارند. در این صورت است که سلول مغز پرارزش تر از سلول پوست می شود.

اگر ایدئولوگ های فرد پرست گمانشان درست و فرد را مرکز هستی و هسته اصلی اجتماعات بود لزومی نداشت که جنگی صورت گیرد و در آن افراد در قبال حفظ حیات ملی کشته شوند.

عامل زنده و فعال این اجتماع خلاق و پیشرو افراد هستند که هر نسل بر نسل پیشین این مزیت را دارند که به علوم و شیوه کار آن ها آشنایی دارند.

ترقی مؤسسات جز ترقی افراد چیزی نیست. ترقی افراد است که به صورت ترقی تمام وسایل و اسباب تظاهر می کند.

حال که دانستیم حاصل تمام فعالیت ها و رنج های بشر فقط در صورتی می تواند در تکامل و ترقی او مؤثر شود که بتواند سبب تکامل عناصر مولد و اکتیو یعنی سبب تکامل مغزها شود؛ باید دید افراد که حامل مغزها یعنی حامل هسته اصلی تکامل هستند از چه منشائی سر بر می آورند.

۲- محیط فعال دائم: این محیط عبارت از خانواده هاست خانواده سرچشمه فیاض بزرگ ترین ثروت ملی یعنی کودکان است افراد یعنی صاحبان مغز که تنها منبع و منشأ تکامل است در خانواده پا به عرصه زندگی می گذارند و در آنجا بی آن که بدانند با آداب و سنتی که حاصل قرن ها رنج و زحمت و کوشش و کار است آشنا می شوند.

تغییر این محیط تدریجی است چون در حقیقت عصاره نمو و تکامل مؤسسات، محیط فعال موقت خود را در خود جای می دهد و سبب اصلی تکامل است - خانواده با تغییرات شدید محیط خارج همراه نمی شود مانند ژنی هوشمند، موقعی تحول می پذیرد که آن تحول جز پیشرفت و تکامل چیزی نباشد. این محیط سحرآمیز و آرام است که همیشه سبب بقای ملل می گردد.

در جنگل ها اغلب مؤسسات، محیط فعال موقت، معدوم می شود ولی چون عامل اصلی ترقی در آغوش خانواده از تعرض مصون می ماند پس از چندی باز مؤسسات خارج را ایجاد می کند و بار دیگر ملت راه تکامل می پوید.

اسکندر - اعراب - مغول به ایران تاختند "کشتند و سوختند و بردند" به گمان خود تمام آثار تمدن و تمام ثمره رنج نیاکان ما را با خاک یکسان کردند، کتابخانه ها را آتش زدند ولی محیط فعال دائم خاموش و آرام به کار خود مشغول بود، سنن و آداب که بهترین مریبان اجتماعند در میان خاندان ها به جا و بر پا بود، نتیجه آن که پس از چندی باز عناصر زنده محیط فعال موقت را ایجاد می کردند و بار دیگر پرچم دانش و فرهنگ برافراشته می گشت.

طرز تفکر ما درک آگاهانه جریان تاریخ است و تاریخ به ما نشان می دهد که افراد می آیند و می روند و بر طبق قوانین و نوامیس ملی خواه و ناخواه زندگی می کنند؛ ولی ان چه باقی می ماند و بر طبق قوانین خود متحول می شود ملت است. ملت در جریان زندگی خود مراحل پست و بلندی را می پیماید. ارزش افراد بدین وسیله سنجیده می شود که تا چه حد به سیر ترقی و تکامل ملت خدمت کرده اند. ملت در مسیر حیات خود نیاز هایی دارد، این نیاز ها در ادوار مختلف فرق می کند. درک این نیاز ها برای افراد ایجاد آرمان می نماید. وقتی شخصی صاحب آرمانی گشت شخصیت پیدا می کند. به عبارت دیگر شخصیت هر کس بستگی به آرمان او دارد. این شخصیت وابسته به آرمان، فرد را به فعالیت و می دارد و حاصل این فعالیت به صورت نتایج فرهنگی یا اجتماعی نیاز ملت را برآورده می کند و هنگامی که نقش چنین فردی را در برآوردن نیاز ملت در نظر گیریم ارزش او مشخص و معلوم می شود. این است راهی که طرز فکر ما را برای درک شخصیت و ارزش افراد می شناسد و در این مکتب فرد را جز در قبال ملت شخصیت و ارزش نیست.

ملاک سنجش شخصیت و ارزش زن:

جامعه دارای دو محیط است که یکی را می توان محیط مستقل موقت و دیگری را محیط مستقل دائم نامید.

۱- محیط مستقل موقت: عبارت است از کلیه مؤسساتی که در جامعه به کار مسئولیت، اعم از مؤسسات سیاسی، اقتصادی، تعلیماتی، رهبری و غیره... این محیط دارای دو عنصر است:

- عناصر زنده و اکتیو که افراد هستند.

- عناصر غیرزنده که وسایل و مواد هستند.

کلیه این عناصر دائم در حال تعویض می باشند. مواردی که بر روی آن کار می شود، شیوه ها و نقشه هایی که به کار می رود و بالأخره افراد که وسایل و عناصر زنده فعالیت هستند و همه و همه تغییر می کنند و متحول می شوند.

در این تحول یک ترقی و تکامل نهان است ولی باید دانست که این ترقی به وسیله کدام یک از این عناصر حمل می شود. آیا ماشین ها و وسایل کمکی هستند که در آینده تحول را با تکامل توأم می سازند؟

مسلماً خیر.

اگر در آن ادوار محیط اجتماع فاسد می گشت ولی در مقابل محیط خانواده از هر گونه انحطاط مصون می ماند محدودیت برای زن بیشتر بود انحطاط مرد، رذالت نامیده می شد ولی انحراف زن سقوط غیر قابل بخشایش بود.

این پدیده را اصول خانواده الزام می نمود از این رو مقدس بود هنوز هم زنان اصیل و شریف عفت و آبروی خود را بر آن آزادی مسخره ترجیح می دهند ولی این بار حمله افکار ضعیف به داخل دژ مستحکم رسوخ کرده یا در آستانه ورود است.

مبلغین افکار ضعیف می خواهند وانمود کنند که در زندگی هدفی جز سعادت فردی نداریم می پرسند چرا مرد باید در جامعه در پی عیاشی باشد و زن در زندان خانه به کارهای خسته کننده مشغول باشد؟

اگر در نظر ما انحطاط جامعه و فساد اخلاقی مردان ناشی از یک دوره فترت سرآمدنی است در نظر آنان یک دوره تکاملی است اگر ما معتقدیم که در آینده با سعی و کوشش قادر خواهیم بود جامعه منحط و منحرف خود را نجات دهیم و مردان گمراه را به آشیان سعادت رهبری نماییم آن ها معتقدند که در آینده این بند و قید از پای زنان هم باز خواهد شد و آن ها هم آزادانه راه سقوط خواهند پیمود با این فرق، دیگر این خفت و خواری ننگ نیست و "افکار عمومی نسبت به عفت، بکارت و شرافت زنان غیر باکره کمتر سخت گیر خواهد بود"

این خطر بی سابقه ایست که حیات ملی ما را تهدید می کند و خطریست که از سرچشمه فکر ضعیف، سرشار و آبیاری می شود و همین خطر است که نقش آینده زنان ایران را دگرگون می سازد.

نقش آینده یا ارزش زنان ایران:

گفتیم نقش افراد به خاطر آرمان ملی است و ارزش آن ها را تعیین می کند.

چون خانواده رو به انحطاط است و چون نیاز ملی ما به آن بیشتر است بنابراین نقش زنان در احیاء خانواده از حمله افکار پست گرانباتر و بالطبع در اثر سنگینی وظیفه ملی ارزش آنان بیشتر است.

ملت برای زنان نقش مهمی را تعبیه دیده و وظیفه سنگینی را به آنان محول نموده است. درک این وظیفه سنگین و بی سابقه است

آری بنیان و شالوده هر ملتی خانواده های آن ملت می باشند؛ خانواده بزرگ ترین آرمانی است که همیشه با آرمان عظمت ملی توأم است.

محال است بتوان آرمان عظمت ملی را داشت و آرمان استواری خانواده را نداشت.

شخصیت عظیم و انکارپذیر زن در آن است که خواستن و داشتن این آرمان در او نه تنها به صورت یک ایمان وجود دارد بلکه چنان قویست که مانند یک گزینه تظاهر می کند. ارزش بی مانند زن در آن است که از لحاظ بیولوژیک عنصر تعویض ناپذیر بنای گران بهای خانواده است.

ایدئولوگ های فردپرست که بر اساس فردپرستی، خانواده را وسیله تعیش و آسایش افراد می دانند نمی توانند به ارزش حقیقی زن در آغوش خانواده پی برند، در نظر آن ها خانواده یک واحد بی اثر و بی کار است و زن در آن به بازیچه مرد شبیه است و به همین دلیل معتقدند که بالین زن از خانواده خارج شود تا در جامعه از همان تمتع که مرد (یعنی یک فرد مطلق) به آزادی برخوردار است بهره مند گردد. نمونه این گونه متفکرین فردپرست یعنی انگلس در کتاب منشأ خانواده می گوید: "شرط اول آزادی زنان این است که در فعالیت اجتماعی شرکت نمایند و این موضوع ایجاب می کند که دیگر خانواده انفرادی، به عنوان یک واحد اقتصادی جامعه وجود نداشته باشد"

"آیا این وضعیت کافی نیست که به تدریج آزادی بیشتری در روابط (بین زن و مرد) به وجود بیاورد؟"

کاری کند که افکار عمومی نسبت به عفت، بکارت و هتک شرافت زنان غیر باکره کمتر سخت گیر باشد" (ترجمه احمد قاسمی)

برای این متفکر چون ملت معنی و مفهومی ندارد، بالتبینه خانواده هم ارزشی دارا نیست و سرانجام ترجیح می دهد که زنان مانند حیوانات ساقط در اجتماع روابط آزادانه داشته باشند و "افکار نسبت به عفت و شرافت کمتر سخت گیر باشند"

خطری که خانواده و ارزش حقیقی زن را تهدید می کند:

طبیعی است که در هنگام فترت انحطاط در جامعه راه می یابد و اخلاق عمومی فاسد می شود تا کنون در تاریخ، ادوار فترت بسیار بوده است و اخلاق و آزادی ای که نمونه انحطاط باشد بسیار دیده شده ولی دوره فترت کنونی با خطر مهیب تری مواجه شده است.

سوخته و رنج‌دیده نخواهد بود که در اثر نداشتن بهداشت جگر گوشگان خود را از دست داده باشند و زن در آن آشپز و دایه بی‌مقدار باشد. خانواده آینده آرمان زنان ایران و ایرانیان، دستگاه‌های بسیار و مسئولی است که پرورش و آموزش نسل‌های عالی آینده را به عهده دارد. خانواده آینده هسته اصلی مؤسسات ملی است و قانونی است که عناصر و مؤسسات دیگر اجتماع را تحت الشعاع دارد و در این کانون نورانی است که زن چون گوهر فروزانی می‌درخشد. ایران برای احیاء خود به چنین خانواده‌هایی نیازمند است و به رژیمی محتاج است که حافظ نسل و نژاد در واحد نیرومند خانواده باشد.

این است بزرگ‌ترین نیاز ملت ما، درک این نیاز بزرگ‌ترین آرمان زنان را پدید می‌آورد و کوشش در این راه عالی‌ترین شخصیت را برای زنان ایجاد می‌کند.

عصر چنگیز

از: سرمدار

تیغ دوران همیشه خونریز است
رقص شمشیر و عهد چنگیز است
روزگار از من و تو بیزار است
دل ز داغ همیشه لبریز است
شهر در فتنه غوطه‌ور گشته است
برگ ریزان فصل پاییز است
حاکمانش ز باده سرمستند
شهر با حاکمان گلاویز است
ایهالناس انتخابات است
رأی ما بحر حکم ناچیز است
این که میزان رأی ملت بود
حیله‌شان بس که فتنه‌انگیز است
جا ندارد که بحث تازه کنیم
گوش دیوار همچنان تیز است
می‌برند مکان نیریزان
بی‌گمان عصر، عصر چنگیز است

که بزرگ‌ترین شخصیت‌ها را برای زنان این دوره فترت ایجاد می‌کند.

زنان ایران هستند که بایستی سرچشمه‌های گرانبهای ثروت ملی را از هیچ‌به‌وجود آورند، بایستی خانواده‌هایی استوار سازند که شالوده "ایران بزرگ" باشد، بایستی از نفوذ افکار ضعیف به وسیله داشتن قوی‌ترین افکار مقابله کنند.

زنان ایران باید بدانند که محیط ایران از دو قسمت تشکیل یافته: اول محیطی که در آتش جهل و نادانی می‌سوزد ولی معهذاً بر اثر همان نیرویی که از دوران قدیم ذخیره دارد به آرامی پیش می‌رود و در این محیط هنوز موازین خانواده محترم و تشکیل خانواده واجب شمرده می‌شود.

دوم محیطی که در افکار ضعیف غوطه می‌خورد هر روز به مبانی پوچ‌نچرد نزدیک‌تر می‌شود در نتیجه فساد رایج‌تر و بنیان خانواده سست‌تر می‌شود. جامعه ما در مسیری سیر می‌کند که هر روز از وسعت محیط اول می‌کاهد. به عرصه محیط دوم می‌افزاید این عمل که ظاهراً تکامل و تجدد نامیده می‌شود چون ناشی از فکر ضعیف است سرانجام به نیستی ملت ما و توحش و بندگی افراد ما ختم خواهد شد.

مسیری که خود به خود جریان دارد چنین است و به نفع ما نیست. باید بدانیم که در فکر ضعیف غرق هستیم و آن چه می‌بینیم و به نظر خوب و مفید و مترقی می‌آید جز تظاهر اندیشه ضعیف چیزی نیست. نهضت زنان ایران برای آگاهی و بیداری زنان و متوجه ساختن آنان به موقعیت و ارزش حقیقی خانواده است. زنان ایران در نهضت بزرگ آینده برای خود نخواهد کوشید. برای آزادی در تعیش پرچم نخواهند افراشت، بلکه برای احیاء و نجات خانواده و ایجاد حیات آگاهانه خانواده قد بر می‌افرازند.

در ایران بزرگ دیگر زندگی خانوادگی با آزادی تناقض نخواهد داشت و بچه‌داری دشمن زیبایی و طنازی زن شناخته نخواهد شد بلکه ایجاد خانواده، آرمان زنان و مقام مادری بزرگ‌ترین مقام اجتماعی زن خواهد بود.

افکار نیرومند که بنیان استوار میهن پرستی است زن را از چنگال فکر ضعیف که او را عنصر فریب‌خورده اجتماع این‌ها (عنصر فاسد نشده) معرفی می‌کند، نجات خواهد داد.

البته زن در خانواده به سر می‌برد و مسئول اداره آن خواهد بود ولی خانواده آینده و خانواده پس از فترت عبارت از جمعی دل

یکی از مفاهیم دموکراسی

از: دکتر سهراب اعظم زنگنه

امروزه یکی از مفاهیم دموکراسی حکومت غیر متمرکز است.

حکومت مرکزی ایران در بیشتر مواقع شاهنشاهی و کمتر امپراتوری بوده است.

یکپارچگی و حفظ تمامیت ارضی ایران، مالکیت مشاع سرزمین اصلی است که می باید همواره آشکار امور تأکید قرار گیرد.

در درازای تاریخ، ملت بزرگ ایران انواع حکومت های مرکزی پر قدرت و نیرومند (متمرکز و غیر متمرکز) و مرکزی ولی غیر نیرومند و ضعیف و حکومت های متعدد و غیر متمرکز اما در بستر یک هویت مشترک ایرانی را تجزیه کرده است. از جمله حکومت های نیرومند ماد و اشکانی به صورت غیر متمرکز با قدرت مرکزی فراوان و حکومت های ساسانی و صفویه و هخامنشی به صورت متمرکز و نیرومند و دولت های پیش از صفویه و بعد از اسلام به صورت متعدد بوده اند ولی همگی دولت های ایرانی بوده اند و محدوده جغرافیایی ایران علیرغم تعدد حکومت ها کاملاً مشخص و روشن بوده از جمله است دولت های عصر سامانیان و دیلمیان (غیر از دوران عنصر الدوله دیلمی که متمرکز بوده)، صفاریان و غزنویان و باوندیان و زیاریان همگی دولت هایی مستقل از یکدیگر ولی دقیقاً و مشخصاً ایرانی بوده اند و در همه آن ها فرهنگ ایرانی و به ویژه زبان فارسی و ادبیات آن جلوه و شکوهی خاص داشته است و اتفاقاً پژوهشگر ترین دوران علمی و فرهنگی و ادبی ایران بعد از اسلام در همان زمان ها بوده است به ویژه که دانشمندان و بزرگان علمی و فرهنگی ایران هر بار که در خطر تهاجم یکی از این حکومت ها قرار می گرفته اند، به دیگری پناهنده می شده اند و امنیت و آسایش می یافته اند از جمله بوعلی سینا و دیگران. در تاریخ آشور از قول آشوربانیپال نوشته اند که او هجده پادشاهی را در سرزمین مادها فتح ویران نموده است. وقتی به منطقه جغرافیایی آن پادشاهی ها مثلاً گامبارن یا کندوله یا آرون آوا و امثال آن ها نگاه می کنید حداکثر شباهت به روسای بزرگی داشته اند ولی در همان شهرک های کوچک و مناطق اطراف آن ها شاهی فرما روایی داشته است و شاهنشاهی یعنی شاه شاهان کوچک و متعدد ایرانی و در تاریخ ایران نیز کشور ما بیشتر شاهنشاهی بوده یعنی حکومت متحده ی شاهان ایرانی و کمتر امپراتوری به معنی حکومت بر

سرزمین های غیر ایرانی، این شیوه بعد از حملات اعراب و مغول ها نیز ادامه یافته با این تعبیر که نام شاه در بعد از اسلام به امیر تبدیل شده مثلاً امیر اسماعیل سامانی و ... و بعد از حمله مغول به خان تبدیل شده و در واقع رؤسای ایلات خان و ایلخان بوده اند و اصطلاح خان خانی استمرار همان شیوه حاکمیت شاهان محلی بوده و در عصر قاجار به صورت ممالک محروسه از آن ها یاد شده است، در واقع اداره نقاط گوناگون ایران بزرگ توسط خان های محلی یا شاهان محلی و با حمایت ایل ها و طوایف وابسته بوده که در قانون اساسی مشروطیت به عنوان انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح گردیده است یعنی شیوه ی اداره غیر متمرکز کشور در حضور دولت مرکزی متشکل از نمایندگان همه ی اقوام ایرانی که به آن توجهی نشد و انجام نگرفت و امروزه شیوه اداره غیر متمرکز جامعه یکی از مفاهیم دموکراسی است گرچه دموکراسی مفاهیم وسیع دیگری هم دارد که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن ها اشاره شده. امروز واقعیت های ایران و جهان و نیاز زمان حرکت به سوی این مفهوم از دموکراسی که عبارت از حکومت غیر متمرکز است، می باشد که همه مردم و اقوام ایرانی را در سطحی حداکثر برای اداره ی جامعه خویش و میهن یگانه شان به عرصه می آورد و امکان مشارکت عمومی را در سرنوشت جامعه فراهم می سازد و البته اصلی که هرگز نباید فراموش شود و باید مرتباً مورد تأکید و تأیید آشکار قرار گیرد، حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران کنونی و مالکیت مشاع سرزمینی و حرکت به سوی ایجاد جامعه یگانه اتحاد همه اقوام ایرانی در سراسر ایران زمین است و پان ایرانیست ها آن را رسالت محتوم خود می دانند.

**زبان فارسی رمز هویت مشترک همه اقوام
ایرانی است و آن را پاسی می داریم.**

چهار سیمای مارکسیسم (بخش دوم)

از: دکتر آژیر

۲- مارکسیسم مبارزات کارگران:

اگر مسیر تاریخ را به رود خروشان تشبیه کنیم که در آن امواج بر یکدیگر می‌غلطند و به پیش می‌روند و در مسیر هر یک از امواج نقطه اوجی هست، مارکسیسم در طول تاریخ سیماهای گوناگون خود، تنها در چند سال پایان قرن نوزدهم در قسمتی از اروپا در نقطه اوج بود زیرا نظریات مارکس تنها در آن هنگام بهترین توجیه‌کننده مسائلی بود که در آن زمان بخشی از کشورهای اروپایی با آن دست به گریبان بودند. ولی پس از آن تاریخ، مسائل اجتماعی و اقتصادی با برخورد به دو پدیده حیرت‌آور یعنی جنگ‌های اول و دوم جهانی، ابعاد جدیدی پیدا کرد که دیگر مارکسیسم با فرضیات خود نمی‌توانست تمام آن کیفیات را توجیه کند جریانی که سبب شداندیشه‌های مارکس برای دوره خاصی درخشندگی خاص پیدا کند، ترکیب انقلاب صنعتی با اقتصاد لیبرالیستی بودواز این ترکیب ازسویی نیروی شگرف اقتصاد صنعتی پدید می‌آید و از سویی نابسامانی‌های درونی اجتماع که سبب ضعف‌های بنیادی اجتماعات ملی می‌گردد. این ضعف بنیادی در جامعه ملی نمی‌توانست ناشناخته و بدون واکنش مقتضی باقی بماند. در توجیه فراز بالا برای کسانی که با مکتب ناسیونالیسم تاریخی آشنا نباشد، لازم است شرحی افزوده شود و سپس دنباله مطلب را برای شناخت سیمای دوم مارکسیسم یعنی "مارکسیسم مبارزات کارگران" پیگیری نماییم.

"ملت" به یک تعبیر، نظام هماهنگی است که از مجموعه نهادها پدید آمده است. این نهادها سازمان‌های اجتماعی و زیستی هستند. وقتی موجودیت یک ملت در مرحله ای از تاریخ در نظر گرفته شود، هر تغییر و دگرگونی که از سوی هر عامل تاریخی، خواه اقتصادی یا فرهنگی یا هر عامل دیگر - صورت پذیرد، چه منشأ این عامل درونی و چه بیرونی باشد، بر نهاد های سازنده نظم وجودی ملت اثر می‌گذارد و در برابر این تغییرات که بر بعضی با تمام نهادها عارض می‌گردد واکنشی ناشی از نظم ملت ظاهر می‌گردد که این واکنش به منظور از

بین بردن اثرات دگرگونی‌ها و ایجاد یکپارچگی در نظم حیات ملی است. اینک به مورد مثال خود بازگردیم. اقتصاد لیبرالیستی قرن نوزدهم که سرانجام سرمایه داران آن قرن را با طرز تفکر سودجویانه پدید آورده بود به عنوان یک عامل تاریخی بایک کیفیت دیگر که انقلاب صنعتی و پیدایش کارخانه‌ها بود پیوند پیدا کرد و این ترکیب به عنوان یک عامل نیرومندتر بر نظم حیات ملت‌ها اثر نامطلوب می‌گذاشت.

سودجویی سرمایه داران، مناسبات اقتصادی نامطلوب و بهره‌کشی از کارگران را به دنبال داشت، این بهره‌کشی‌های نهادی اصیل حیات ملت را - که مستقر در سطح تمام جمعیت است ضعیف و ضعیف‌تر می‌ساخت. اقتصاد کارخانه‌ای بر مبنای لیبرالیسم اقتصادی بهره‌کشی سببانه از نیروی انسانی را به دنبال داشت، همان‌گونه که در شکل‌های کهنه‌تر، اقتصاد کارگاهی این بهره‌کشی را به همراه داشت (چنانکه بهره‌کشی در کارگاه‌های قالبی‌های را می‌توان یکی از نمونه‌های زشت آن به شمار آورد)، اما بهره‌کشی در کارگاه‌های قالبی‌های در شرایطی انجام می‌گرفت که در مجموع اثرات زیان بخش خود را بر عوامل نیرومندی ملی آشکار نمی‌ساخت، در حالی که پس از انقلاب صنعتی، این بهره‌کشی از نیروی انسانی اکثریت - به وسیله اقلیت سرمایه‌گذاران - گسترش بسیار یافته بود و اثرات شدید خود را بر ضعف درونی اجتماع، ضمن بحران‌های پیاپی آشکار ساخته بود.

خلاصه آن که ترکیب لیبرالیسم اقتصادی و انقلاب صنعتی چون اثرات توانفرسایی بر اکثریت اجتماع داشت و نیروهای اکثریت خانواده‌ها را به تحلیل می‌برد، واکنش‌هایی در جهت حذف عوارض زیان بخش سرمایه داری و برخوردار ساختن جامعه ملی از ثمرات انقلاب صنعتی بود.

«مارکسیسم مبارزات کارگران» در بخشی از این واکنش نقش خاصی را ایفا کرد و بسبب پیوندی که با مسیر ضرور مبارزات ملی پیدا کرده بود، در مرحله ای از زمان به اوج درخشندگی خود رسید.

مرحله ای داریم که می توان آن را مارکسیسم مبارزات کارگران نامید و آن مرحله ایست که سرمایه دار در اوج خودکامگی خود بود و کارگران در بدترین شرایط رفاهی به سر می بردند و پیروان مارکس بیشترین اتکاء تبلیغاتی خود را بر توجیه استثمار بر اساس نظریه «کار پایه ارزش کالا» متکی ساخته بودند.

پیروان مارکس گمان می کردند که چون توجیه استثمار با واقعیات عینی که نتیجه ترکیب حکومت های لیبرال با اثرات انقلاب صنعتی بود، تطبیق می کند لاجرم سایر پیش بینی ها و توجیهات مارکس از قبیل ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام پیدایش جامعه کمونیستی نیز تحقق پیدا خواهد کرد. حال آن که تحقق این پیش گویی ها، هیچ گونه مبنای تاریخی و جامعه شناسی نداشت و به غیر از نیروهای تولید اقتصادی واقعیات دیگری هم در تاریخ وجود داشته است و وجود دارد که در سیستم فکری مارکس یا نادیده گرفته شده بود و یا سعی می شد آن واقعیات نیز تنها در پرتو روابط اقتصادی توجیه شود که عملی نبود، و این نواقص توجیهی سبب می گردید که مکتب مارکس جز آن درخشندگی که در هنگام توجیه استثمار داشت در مراحل دیگر کاربردی نداشته باشد.

خلاصه می توان گفت که در اواخر قرن نوزدهم که ضرورت ایجاد سیستم های رفاهی برای کارگران مسلم گردید و جایگاه سیاسی و اجتماعی اتحادیه های کارگری تعیین شد، دیگر عصر درخشش اندیشه مارکس در اقتصاد و جامعه شناسی نیز به سر رسید و مکتب مارکسیسم نیز در زمره مکاتب «تاریخ گذشته» درآمد اما تا آن هنگام پدیده ای دیگر حادث شده بود: مارکس و مارکسیسم درست به منزله یک معبد متولیان پیدا کرد و نزاع این متولیان مرحله جدیدی را در تاریخچه نام مارکسیسم پدید آورد.

در این مرحله، مارکسیسم که دیگر کاربرد اجتماعی نداشت به عنوان سرمایه متولیان این معبد مرموز مورد بهره برداری قرار گرفت.

آن چه که سبب شد تا مارکسیسم به صورت یک داور تاریخ گذشته در آید، موضع تاریخی خاصی بود که نظریات و توجیهات مارکس وابسته آن بود و همین که عقبه زمان از آن موضع گذشت، آن چه مربوط به آن مرحله بود نیز همگی کهنه و «تاریخ گذشته» شد.

مارکسیسم، مکانیسم تجمع سرمایه را تجزیه و تحلیل می کرد و پدیده بهره کشی و استثمار را توجیه می کرد و زیان صنعت سرمایه داران را برای اکثریت مردم، بیان می کرد. و این توجیه در هنگامی که ملت ها با زیان های این پدیده رو به رو بودند، درخشندگی داشت و بخشی از واکنش طبیعی ملت ها در برابر یک پدیده زیان بخش بود.

بدینسان توجیهات مارکسیستی در زمینه بهره کشی سودجویانه از نیروی انسانی، چون در مرحله ای از تاریخ با نیاز ملت ها هماهنگ بود با سرعت رواج پیدا کرد و این توجیه با مبارزات حق طلبانه کارگران هم زمان شد. اما چنان که خواهیم دید چون نتوانست برای همیشه در کنار سایر پدیده های حیات ملت موضع خود را حفظ کند، به زودی دوران درخشش تاریخی آن به سر رسید و تئوری های دیگری در زمینه علوم اجتماعی و اقتصادی پدید آمد که واقعیات را بهتر توجیه می کرد و تدبیرهای عملی سودمند تری از آن حاصل می آمد. مارکس در نظریه اقتصادی خود، چگونگی تشکیل سرمایه و چگونگی استثمار کارگران را توجیه می کرد و این توجیه هنگامی صورت می گرفت که کارگران در میان ملت های اروپایی و به ویژه انگلیس ها در بدترین شرایط رفاهی به سر می بردند. نه تنها کارگران مرد در طولانی ترین ساعات کار با کم ترین دستمزد کار می کردند و هیچ گونه تأمینی نداشتند و هر لحظه ممکن بود آن ها را از کارخانه اخراج کنند و جای آن ها را به کارگر ارزان تر بدهند، بلکه از زنان و کودکان نیز به فجیع ترین شکل و در برابر کم ترین پول بهره کشی می کردند.

داستان غم انگیز «بسترهایی که هرگز سرد نمی شد» نمودار صحنه هایی است که نیروی انسانی، مورد پست ترین شکل استثمار قرار می گرفت.

کودکان و زنان دو یا سه نوبت در کارخانه کار می کردند و در همان کارخانه استراحت می کردند به این ترتیب که هر کارگری که به سر کار می رفت دیگری در بستر او به استراحت می پرداخت. در چنین شرایطی یک نظریه اقتصادی ساده که تشکیل سرمایه را به درست یا غلط نتیجه بهره کشی و استثمار کارگران قلمداد می کرد با واقعیات های عینی رنج کارگران و بیداد سرمایه داران همزمان می شد و با سرعت رواج می یافت. بنابراین در تاریخچه شناسایی مارکسیسم

قرار گرفت و امروز هر آدم ساده کوچی و خیابان می داند که برای سرمایه گذاری، حتماً سرمایه گذار لازم نیست و آن چه استثمار نامیده می شود عبارت است از توزیع غلط درآمد ملی. البته منظور آن نیست که در جهان کنونی سرمایه دار و استثمار وجود ندارد، زیرا چه در بلوک غرب و چه در بلوک شرق، هم سرمایه دار وجود دارد و هم استثمار، بلکه منظور آن است که توجیحات اقتصادی مارکس چون ناظر به موجودیت ملت ها نبود به زودی جایگاه خود را از دست داد و توجیحات گوناگون اقتصادی رواج یافت. در این توجیحات سعی شده است تا رابطه عوامل اقتصادی و حیات ملت آشکار گردد و اصطلاحاتی مانند درآمد ملی - رشد اقتصادی - توسعه اقتصادی - توزیع درآمد ملی - حسابداری ملی، جملگی وابسته سیستم های اقتصادی است که در نگرش خود از اقتصاد واحد اجتماعی واقعی تاریخ یعنی «ملت» سخن می گویند و این سیستم ها به خوبی توانسته اند اثرات واقعیات مورد توجه مارکس را از قبیل زیان سرمایه داری انفرادی و استثمار را نیز توجیه کنند.

خلاصه آن که واقعیات مورد توجه مارکس و پیروان او واقعیات و ضرورت های حیات ملی که از نظر او پوشیده مانده بود مجموعاً در پرتوی تئوری های اقتصاد پس از مارکس روشن گردید و نفوذ این نظریات تا جایی بود که کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی را نیز تحت تأثیر گرفت و بر اساس نظریات تشکیل و توزیع درآمد ملی، دگرگونی های بنیادی را برای اقتصاد ملت های شوروی مورد بررسی قرار دادند.

در حقیقت قطعنامه کنگره های اخیر حزب کمونیست اتحاد شوروی سند قطعی «تاریخ گذشتگی» افکار اقتصادی مارکس را ارائه دادند.

لیبرالیسم اقتصادی - زمانی پیش از مارکسیسم - نهضت مترقی عصر خود بود زیرا رواج مؤسسات آزاد چه در بخش کشاورزی و چه در بخش صنعت به هنگام تاریخی خود از رژیم های اقتصادی مستقر، پیشرفته تر بود و به خانواده های بیشتری امکان می داد که در شبکه حیاتی فعالیت ملی سهم داشته باشند. هنگامی که پیشرفت های تکنولوژی با معتقدات لیبرالیسم اقتصادی پیوند می یافت مسائل و واقعیات جدیدی در عرصه اجتماع پدید می آمد که بهره کشی از کارگران محور اصلی آن ها را تشکیل می داد ولی با این واقعیات، ضرورت های جدیدی نیز در حیات ملی پدید می آمد. بنابراین به اختصار می توانیم بگوییم پیوند لیبرالیسم و اقتصاد صنعتی دو مسأله را مطرح می کرد:

۱- واقعیات پدید آمده در میان ملت

۲- ضرورت ها و نیازهای حیات ملی

مارکسیسم در زمینه واقعیات ها توجیهاتی داشت، مطالبی را درباره استثمار و وضع ناهنجار کارگران توضیح می داد و این نکات با واقعیات تطبیق می کرد و به همین دلیل نیز به سرعت توسعه پیدا می کرد ولی مارکس به علت آن که خود و سیستم اقتصادی اش زائیده نظام سرمایه داری بود و به اصطلاح پیروانش آنتی تز سرمایه داری بود و بینش و بصیرت ملی نداشت و از درک ضرورت ها و نیازهای ملی غافل بود. مارکس آن چنان مخلوق سرمایه داری بود که تشکیل سرمایه را برای شخص سرمایه دار مورد بررسی قرار می داد در صورتی که ضرورت حیات ملت ها به هنگام پیدایش پدیده انقلاب صنعتی و شهرنشینی صنعتی و گسترش روابط بین المللی چیز دیگری بود و این ضرورت به دور از نفوذ مارکس و پیروان او تقریباً بی سر و صدا تحقق پیدا کرد و نظام های جدید توجیه اقتصادی جایگزین نظام اقتصادی مارکس که در حقیقت وابسته مخالف خوان نظام سرمایه داری بود، گردید.

این نظام جدید اقتصادی، ملت ها را به مثابه یک واحد تولید کننده درآمد و توزیع کننده درآمد در نظر گرفت. تمام دانش اقتصادی پس از مارکس در مسیر شناخت چگونگی تشکیل درآمد ملی و چگونگی توزیع درآمد ملی به کار رفته است و عامل سرمایه و سرمایه دار که مارکس آن همه بدان اهمیت می داد در پرتوی توصیه های جدید به خوبی مورد شناسایی

آموزش متکی به پول موجب محروم کردن اکثریت افراد با استعداد از حق مسلم آن ها و محروم ساختن ملت از حق بهره مند گشتن از استعدادها و توانایی های فرزندان ایران است.

کالبدشکافی نهضت آزادی

از: منوچهر یزدی

✽ باید «آزادی» را از زبردست و پای این بازیگران بیرون کشید...!!

✽ ریچارد فالک - رمزی کلارک - کاتم رهبران روشنفکران ملی - مذهبی بودند...!!

✽ رمزی کلارک در پاریس با چه کسانی دیدار کرد...!؟

خدا رحمت کند روشنفکران عصر رضا شاه را که از فضل و فضیلت برخوردار بودند ولی در عصر محمدرضا شاه غالب روشنفکران سیاسی ما با آن که تحصیلکرده تر بودند ولی از فضیلت بویی به مشامشان نرسیده بود...! آنان به آسانی بر سر هر سفره ای که بیگانه گسترانیده بود می نشستند و لقمه حرام تناول می کردند و نعره آزادی سر می دادند، میدان این عربده جویی ها و حرام خواری ها و انگشت در چشم میهن کردن ها - بیشتر در خارج از کشور بود - جوانان کنفدراسیونی لعبت های طنازی بودند که به آغوش هر بیگانه فرو می رفتند و با ایسم های چپی و راستی نرد عشق می باختند، بی آن که ذره ای به ایران و سرنوشت ملت ایران بیندیشند... این بی فضیلتی در تاریخ ایران بی نظیر است...!!

از چهره های مهم عصر بی فضیلتی می توان از ابراهیم یزدی - قطب زاده - بنی صدر و ... نام برد - اینان یک روز سر در لانه انجمن دانشجویان مسلمان (ام - اس - ا) داشتند، یک روز دیگر از اخوان المسلمین دستور می گرفتند.

ابراهیم یزدی در دهه ۱۹۷۰ میلادی یکی از اعضای کمیته اجرایی (ام - اس - ا) بود که شاید بد نباشد همگان بدانند که این سازمان دانشجویی با پول عربستان سعودی به وجود آمد و کارش جلب دانشجویان مسلمان از سراسر آمریکا و کانادا بود.

مجله اکزکیوتیو اتلیکس ریویو چاپ نیویورک در ماه مه ۱۹۷۹ شرح مفصلی پیرامون این سازمان دانشجویی نوشت و آن را به جهانیان معرفی کرد، این مجله می نویسد:

«... در ۲۴ آوریل در دانشگاه کلمبیا در نیویورک سازمان «ام - اس - ا» اجلاسی بر پا کرد که سخنران مأمور در آن به

تاریخ برآیند گذشته و حال و رفیق شفیق سیاست است، اما هر رویداد سیاسی - تاریخی نیست، آن چه که ما ماه هاست بدان پرداخته ایم یعنی کالبدشکافی جریان روشنفکری مذهبی و لنینی دوران محمدرضا شاه، یک کار سیاسی است برای روشن کردن افق آینده تاریخ ایران...

تلاش این است که تاریخ نویسان عصر انقلاب را از رؤیای مکتبی و ایدئولوژی اندیشیدن بیدار کنیم و جامعه را نیز از بیماری آلزایمر تاریخی رهایی بخشیم.

در دهه های ۱۳۴۰ و ۵۰ بازیگران عرصه سیاست از نقطه کوری حرکت کردند و به ظلمتکده رسیدند و دریغا که جامعه ای را با خود به ناکجا آباد بردند و امروز تلاش می کنند که گرد و خاک فراموشی بر اعمال و سکنتات خود پاشند... ولی ما بر آنیم که غبار زدایی کنیم و بویژه چهره هایی را که علاوه بر گرد و خاک زیر ریش و پشم پنهان کرده اند معرفی کنیم.

کالبدشکافی نهضت آزادی از آن جمله گردگیری هایی است که قدری به درازا کشیده شده ولی چه می توان کرد... باید «آزادی» را از زیر دست و پای این بازیگران وابسته و نیرنگ باز و ریاکار بیرون کشید، کاری است دشوار ولی زحمتش به شفاف سازی فضای سیاسی ایران می ارزد. خردمندی گفته است: «زندگی کوتاه است ولی حقیقت دورتر می رود و بیشتر عمر می کند...» و من در آن بیم هستم که در این عمر کوتاه، حقیقت را دریابم و به گذشته از رو به رو نگاه کنم.

قبلاً شرحی درباره روشنفکران ملی - مذهبی در نهضت آزادی نوشتم و توضیح دادم که چگونه به هنگام اشغال کرسی های قدرت، به نابودی اقتدار ملت ایران و اعدام ارتش این سرزمین اقدام ورزیدند و مقدمات نوشیدن جام زهر را برای یک ملت نه برای رهبر فراهم ساختند.

یزدی می باید به عنوان یکی از کلید های بین المللی هماهنگی در تصرف ایران به کار گرفته شود.

کاتم به یاد می آورد که در دیدار از ایران در سال ۱۹۷۰، قطب زاده بسیاری از تماس ها را برای من برقرار کرد ولی این نقش را با ناشی گری انجام داد و تقریباً بخشی از ماسک من برداشته شد...»

همین مجله پرده از چهره یکی دیگر از عوامل وابسته به سیاست های بیگانه برداشته می نویسد:

«... دست اندرکاری کاتم در عملیات ایران به وضوح در همدستی وی با یک تروریست چپ گرا به نام محمد درخشش که وابستگی های شناخته شده ای دارد نمایش داده می شود، درخشش در اوایل دهه ۱۹۶۰، اختیار جامعه معلمان را به دست گرفت و آنان را به یک اعتصاب خونین کشانید درخشش در سال ۱۹۷۷ به فرانسه و سپس به آمریکا رفت و با یزدی - قطب زاده - و کاتم ملاقات کرد.

همین جمله درباره دکتر یزدی می نویسد:

در سال ۱۹۵۹ یزدی به آمریکا می رود و از انیستیتوی تکنولوژی ماساچوست دکترا می گیرد و در اوایل دهه ۱۹۶۰ به دانشکده نایولی در ایالت نیوجرسی می پیوندد - در سال ۱۹۶۳ یزدی به ایجاد انجمن دانشجویان مسلمان یاری داد و این انجمن طی ۱۶ سال چنگک های خود را در سراسر آمریکا و کانادا گستراند - فزون بر «ام - اس - ا» یزدی انجمن دانشجویان ایرانی را ایجاد کرد که بعدها از آن منشعب شد و سازمان مسلمانان جوان را به صورت یک نقطه موازی «مذهبی» در برابر «انجمن دانشجویان ایرانی» که مادی گراتر و به نحو روزافزونی چپ گرا می شد تشکیل داد.

در سال ۱۹۶۴ یزدی به اروپا سفر کرد و سه سال در فرانسه و آلمان و دانشکده آمریکایی بیروت ماند که از مدت ها پیش سنگر عملیاتی در خاورمیانه بود، یزدی پس از ورود به پاریس به دیدار علی شریعتی یکی از ایدئولوگ های فنانیک ایرانی وابسته به بنیاد صلح برتراند راسل رفت، یزدی و شریعتی پیرامون این که به اتفاق به ایران باز رگدند و شبکه

سرنگونی حکومت عراق دعوت می کردند. پرفسور «ریچارد فالک» استاد دانشگاه پرینستون و یکی از هدایت کنندگان یزدی دعوت شده بود تا در آن اجلاس سخنرانی کند ولی به سبب برنامه دیگری که داشت معذرت خواست. فالک که به بنیاد صلح برتراند راسل تعلق دارد و صدر «کمیته مردم آمریکا درباره ایران» است در پاریس با یزدی دیدار کرد و بعد به ایران سفر نمود و در این سفر رمزی کلارک وی را همراهی می کرد.

یکی از مقام های بلند مرتبه «ام - اس - ا» فالک را بهترین دوست آمریکایی ایران جدید اسلامی توصیف کرده است. این جمله همزمان درباره یکی دیگر از روشنفکران ایران بر باد ده به نام منصور فرهنگ می نویسد: «در یک جلسه خطابه که «ام - اس - ا» در دانشگاه کلمبیا ترتیب داده بود منصور فرهنگ از دانشگاه ساکرامنتو، اثر انقلاب ایران را بر مردمان جهان سوم بیان کرده و از برتری اسلام شیعه ایران بر دیگر فرق اسلامی تجلیل نمود...»

جمله مذکور می افزاید:

«... منصور فرهنگ ضمن ستایش از علی شریعتی که دست آموز لندن و یکی از دستیاران محافل اگزیستالیست فرانسه به رهبری ژان بل سارتر و «بنیاد صلح برتراند راسل» بوده است او را یکی از خلاق ترین متفکرین همه ازمه نام می برد...!»

ما برای این که عامل فروپاشی ارتش ایران را بهتر بشناسیم به مطالبی به نقل از مجله اگزکیوتیو انتیلجنس ریویو ادامه می دهیم:

«... طی دهه ۱۹۵۰ زمانی که ابراهیم یزدی هنوز در ایران اقامت داشت در جبهه ملی که نهضت مقاومتی پیرامون مصدق بود فعالیت می کرد توسط هدایت کننده آینده خود به نام «ریچارد کاتم» بگستردگی تصویر شده است - کاتم یکی از مأموران وزارت خارجه آمریکا بود که به ایران فرستاده شده بود با این دستور که با مخالفان شاه تماس برقرار کند ریچارد کاتم - یکی از اعضای مقاومت را به نام صادق قطب زاده هدف قرار داد و پرورانید، قطب زاده مانند

انگلیس بشمار می رود، مدتی نیز رئیس دایره خاورمیانه در سیا بوده و در جریان فروپاشی ایران پس از ژنرال هویزر بار دیگر به ایران آمد، ولی این بار به اتفاق دکتر فرید زنجانی پسر آیت الله زنجانی دوستانشان را دلشاد ساختند...!!

او روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ به پاریس می رود و با ناصر افشار که مدیر کمیته «ایران آزاد» بود و از مأموران سرشناس و مخالف محمدرضا شاه به شمار می رفت ملاقات می کند.

ناصر افشار داماد (دوپن) بزرگ خاندان دوپن صاحب صنایع مهم در آمریکا و اروپا می باشد که چون شاهنشاه حاضر نشد توصیه «سیا» را برای دادن کمیسیون کلانی جهت پالایشگاه تهران به او بدهند با قهر و غضب به اروپا رفت و کمیته «ایران آزاد» را بر پا کرد تا برای ایران آزادی دست و پا کند...!! این آقا نیز از آچارفرانسه های رمزی کلارک بود.

رمزی کلارک در هتل ناپلئون در پاریس با قطب زاده و بنی صدر دیدار کرد و سپس در دفتر عباس ساسان فر با داریوش فروهر ملاقات نمود. عباس ساسان فر وکیل دادگستری و عضو جبهه ملی و فرزند وثوق الدوله از زن صیغه ای می باشد - ایشان هم سری در میان سرهای فراماسون ها دارند رمزی کلارک مثل جن همه جا حاضر بود بویژه زمانی که آقای خمینی در پاریس حضور داشت جمع کثیری از دولتمردان آینده و مردان انقلابی هم در پاریس به رتق و فتق امور مشغول بودند، از جمله کسانی که رمزی کلارک در پاریس با ایشان ملاقات کرد آقای دکتر مبشری عضو سابق حزب توده و سپس طرفدار مصدق و وزیر دادگستری دولت مهندس بازرگان بود.

آقای رمزی کلارک در اردیبهشت ۱۳۵۸ نیز یک بار دیگر به ایران آمد و شاهد و ناظر حضور شاگردان عزیزش در مسند های قدرت، وزارت و وکالت و ... بود و از این که همه آن ها وحدت کلمه «مرگ بر آمریکا» را پس از «مرگ بر شاه» هم چنان حفظ کرده بودند کلی شادمان شد و به یاران تبریک گفت و توصیه نمود تا زمانی که شعار مرگ بر آمریکا بر زبان ها جاری است... اوضاع هم بر وفق مراد پیش خواهد رفت!!

خود را در ایران بگسترانند گفتگو کردند ولی تصمیم گرفته شد شریعتی ابتدا برود و یزدی در پی او بیاید، شریعتی در مرز دستگیر و زندانی شد و به یزدی پیغام داد که در پاریس بماند. یزدی سه سال در پاریس ماند و عملیات خود را با قطب زاده و شبکه های انگلوفیل فرانسوی مانند؛ اگزیستانسیالیست ها، و هواداران محیط زیست و انتروپولوژیست ها هماهنگ ساخت.

یزدی در سال ۱۹۶۷ به آمریکا بازگشت و به هوستون در تگزاس رفت و یک سمت بررسی و آموزش در کالج پزشکی بایلور به عهده گرفت. پرفسور تاماس ریکس از دانشگاه جرج تاون و هماهنگ کننده ملی مردم آمریکا در امور ایران و از کنترل کنندگان اصلی یزدی اشاره می کند: «... من شک دارم که وی درس هم داده باشد، هر ۶ هفته یک بار پیوسته به واشنگتن می آمد و با انواع مردم دیدار می کرد و سازمان جوانان مسلمان خود را علیه انجمن دانشجویان ایران و نظایر آن می گسترده...»

خواننده عزیز - ملاحظه فرمودید، آقای ابراهیم یزدی پس از انقلاب نقش بازجوی افسران و فرماندهان ارتش ایران را به خوبی ایفا کرد، در دولت موقت به سمت معاونت نخست وزیری منصوب گردید و بلافاصله به اسناد و مدارک ساواک دست یافت و مدتی بعد به پاس تلاش شبانه روزی در جهت اعلام لیستی که باید حذف می شد به سمت وزیر امور خارجه منفجر شد...!! و هم اکنون پس از رانده شدن دولت موقت که مأموریت اش پایان یافته بود و پس از مرگ بازرگان، به رهبری نهضت آزادی منصوب شده است. براستی چگونه می توان باور کرد که این مرد از نام آزادی شرم نمی کند و هم چنان با علم و کتل بی اعتبارش در صحنه سیاست ایران حضور دارد...؟!!

و اما دوستی تلفنی سؤال کرده بود آیا رمزی کلارک فقط با یزدی و بازرگان ارتباط داشت؟! لازم است اضافه کنم، رمزی کلارک که از یهودی های فراماسون عضو سیا و به عبارت دیگر مأمور مشترک آمریکا و

پای صحبت سرور محسن پزشکیور رهبر نهضت پان ایرانیسم

از: اخگر

✨ ما تمامی جلوه های استعمار را در کشور مورد شناسایی قرار می دهیم.

✨ مبارزه برای ملی شدن نفت یکی از جلوه های استعمار بود.

✨ از دیدار با دکتر مصدق و شایگان نتیجه ای حاصل نشد...

✨ حمایت از نیروهای شاهنشاهی و روحانیت و نیز تقویت ارتش مقتدر از استراتژی های حزب پان ایرانیست بوده است!

نهضت تمامی مناطق ایران را در بر بگیرد و به شعار «نفت باید در سراسر کشور ملی گردد» تبدیل شود که این شعار بدین صورت راه خود را باز کرد تا آنجا که مجلس شورای ملی آن را مورد تأیید قرار داد. بنابراین ریشه های نهضت ملی شدن نفت برخاسته از اندیشه پان ایرانیستی و بخصوص در جلوه های ضد استعماری آن بود و البته اضافه کنم هنوز جبهه ملی به وجود نیامده بود ولی ما مذاکرات و تماس هایی با همه کسانی که در ایجاد جبهه ملی نقش داشته بودیم و تذکرات لازم را می دادیم ولی غالباً به این نتیجه می رسیدیم که باید حرکت های عمومی اجتماعی را حمایت کرد و در مسیر صحیح و پاکیزه آن حرکت نمود.

س: آیا در جریان مسیری که انتخاب شده بود به تعارض هایی هم برخورد کردید یا نه؟

ج: بله. اولین تعارض یا ناکامی - تحصن نابجای عده ای از کوشندگان سیاسی در اعتراض به انتخابات مجلس شانزدهم بود که در منزل پادشاه ایران صورت گرفت. این اقدام با اصولی که آن عده بدان معتقد بودند نظیر رعایت قانون اساسی مغایرت داشت و پادشاه را وارد حوزه دخالت در امور کشور می نمود، در حالی که ایشان باید از مسئولیت مبری باشند.

مسأله بعدی آن بود که حزب توده و حرکت های چپ با سوء استفاده از وضع موجود، محیط وسیع تری را برای کوشش های ضد ملی و ضد ایرانی خود باز یافتند، همراه با طیف چپ دو جریان برنامه ها را دنبال می کردند. یکی گروه رابط میان حزب توده و طرفداران جبهه ملی نظیر غلامعلی فریور و دکتر زیرک زاده

دو سال از آخرین نشست با سرور محسن پزشکیور پیرامون نقش حزب پان ایرانیست در حوادث سیاسی کشور می گذرد - دوسالی که به تلخی گذشت و من در تلاش سخت و بی ثمر با دژخیم سرطان که بر جان همسر پنج افکنده بود می جنگیدم و همه ساعات شب و روزم را صرف فروزان نگه داشتن چراغ زندگی ام می کردم که در طوفان قرار داشت... اما گویی سرنوشت به گونه ای دیگر رقم خورده بود و فصل جدایی ها آغاز گشت...

اینک بار دیگر گفت و شنودها را با سرور محسن پزشکیور از سر می گیرم تا به یاری خدا آن را به سامان برسانم - روز ۱۹ مهرماه ۸۵ ساعتی را در خدمت ایشان بودم که حاصل آن را در زیر می خوانید:

س: سرور پزشکیور، قبلاً جنابعالی به مبارزات حزب پان ایرانیست در زمینه نهضت ملی شدن نفت اشاراتی داشتید. لطفاً بفرمایید با توجه به این که حزب قبل از جبهه ملی و هر جریان دیگری پیشگام این مبارزه بوده. انگیزه آن چه بود؟

ج: به طور کلی دستمایه و استراتژی نهضت پان ایرانیسم آن است که می بایست در مبارزات ملت ایران سهم جدی و به سزا داشته باشد. مبارزه ما یک مبارزه ضد استعماری بود و ما می بایست تمام جلوه های استعمار را در کشور مورد شناسایی قرار دهیم. بنابراین مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در مسیر در هم کوبیدن جلوه های استعمار بود. بی جهت نبود که ما با شعار «نفت در ایران باید ملی شود» مخالفت می کردیم. زیرا با توجه به اصل نبرد ضد استعماری پان ایرانیسم ما معتقد بودیم باید شعار این

ج: ما برای نجات ایران از این توطئه های خطرناک چپ و فراماسونری و نیز جریان برانداز در صدد برآمدیم میان نهادهای تاریخی و اجتماعی ملت ایران یعنی نهاد شاهنشاهی و نیز معتقدات فرهنگی و مذهبی ملت ایران، هماهنگی و وحدت قایل شویم و این دو نهاد را به سوی مسیر مبارزات ملت ایران هدایت کنیم و طرح یکپارچگی و وحدت اقوام جامعه بزرگ ایرانی را مطرح نماییم.

ما به این باور رسیده بودیم که جریان به ظاهر ملی و توده نفتی و چپ، شایستگی و توان اجتماعی لازم را برای اجرای چنان نقش مهمی ندارند، بنابراین سعی بسیار نمودیم که شاید بتوانیم عناصر مهم و احتمالاً آزادیخواه را اگر می بود به سمت این طرح معطوف نماییم و بدین منظور اولین حرکت ما در صف جبهه ملی صورت گرفت ولی متأسفانه صدای آشنا و هماهنگ شنیده نشد بلکه برعکس برای در هم شکستن قدرت پان ایرانیسم و رهبری آن اقسام حرکت های معارض را به وجود آوردند که در این راه حزب توده - شورای متحده کارگران - حزب همراهن سوسیالیست و فراماسونری و نیز برخی جریان های مذهبی در موضع ضد پان ایرانیستی قرار گرفتند...

کوشش های ما برای دور نگه داشتن جریان نهضت ملی شدن نفت از توطئه های چپ و راست تا بدانجا پیگیری شد که تقاضای ملاقات از آقای دکتر مصدق را نمودیم - این دیدار پس از بازگشت ایشان از دادگاه لاهه در خانه شماره ۱۰۹ منزل ایشان انجام شد و اهم مسائل جامعه ایران و سرنوشت نهضت ملی شدن نفت و خطرات تهدید آمیز حزب توده بویژه همکاری تنگاتنگ با فراماسونری را برشمردیم و هم چنین توضیقات و صدماتی را که بر پان ایرانیسم و پان ایرانیست ها وارد آورده اند برای ایشان بیان نمودیم... اما باید با تأسف بیان کنم که ما دست خالی برگشتیم.

س: جناب پزشکپور برخی از مطالبی که در آن نشست مورد مذاکره واقع شد برای ثبت در تاریخ معاصر ایران بیان فرمایید.

ج: ما ضرورت حرکت برای پیوند دادن همه اقوام ایرانی در یک مبارزه ضداستعماری را تشریح کردیم ولی ایشان هرگز به چنین طرحی اعتقاد و توجه نداشتند یعنی اصولاً در میان یاران نزدیک ایشان تفکر ایجاد یک ایران نیرومند و مسئولیت پذیر در صحنه جهانی وجود نداشت و معتقد به یک قدرت ایرانی در منطقه نبودند، حضور کسانی چون دکتر شایگان که البته استاد شایسته ای در علم حقوق بود و مدت ها در سمت معاون فریدون کشاورز

و ... دوم کسانی که در فراماسونری حضور داشتند مثل باقر کاظمی که تا مرحله نایب نخست وزیری پیش رفت و سهام السلطان بیات داماد دکتر مصدق و نیز شیخعلی لطفی... این دو جریان با استفاده از فرصت مبارزات ضد استعماری ملت ایران سازمان های خود را در سراسر کشور بر پا ساختند. بنابراین کاملاً مشهود بود که زیر عنوان انتخابات آزاد توطئه ای نهفته بود تا نهضت ملی شدن نفت را از یک اقدام و حرکت بین المللی خارج سازند، در این مقطع حزب پان ایرانیست با شناخت این قبیل توطئه ها و آگاهی از رسالتی که به عهده داشت، راه خود از این جریان های باصطلاح ملی جدا کرد.

س: جناب پزشکپور، در این زمان شما چه تمهیداتی به کار بردید که به احساسات نهضت پان ایرانیسم در این کارزار لطمه ای وارد نشود...؟

ج: مکتب پان ایرانیسم برای حفظ اهداف نبرد ضد استعماری - تلاش می کرد از یک طرف فاصله خود را با جریان توده نفتی زیاد کند و از سوی دیگر موجبات تشکیل حزب بزرگ ناسیونالیستی را فراهم سازد - با این نیت، ما ضمن آن که شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور را مورد حمایت قرار می دادیم مواظب حرکت های مشکوکی که زیر عنوان جنبش آزادیخواهی صورت می گرفت بودیم.

بدیهی است این قبیل رویداد ها بود که سبب بروز اختلافاتی میان عناصر رهبری کننده نهضت ملی شدن نفت گردید و شکاف های جدی بین کوشندگان آن نهضت پدید آمد از جمله در این طیف کسانی چون حسین مکی - دکتر مظفر بقایی کرمانی - آیت الله کاشانی - علی زهری و حایری زاده قرار داشتند. در چنین شرایطی حزب پان ایرانیست پیوند خود را با جریان مدعیان ملی شدن نفت که آلوده به دو جریان چپ و فراماسونری شده بود قابل دوام ندانست زیرا تا هنگامی که حرکت ضد استعماری با رنگ و بوی واقعی و حقیقی وجود داشت ما در آن شرکت می کردیم و گرنه ما هیچ گونه وجه مشترکی با کسانی همچون زیرک زاده و فریور و غیره نمی دیدیم.

س: جناب پزشکپور وقتی شما از فاصله صحبت می کنید، این واژه در فرهنگ سیاسی تعریف های ویژه دارد... لطفاً بفرمایید برای ایجاد این «فاصله» چه راهکاری را دنبال کردید و استراتژی حزب پان ایرانیست چه بود!؟

و به سوی استقرار قدرت پان ایرانیسم و جایگزین شدن نظرات پان ایرانیسم در این مقطع از زمان در جهت صیانت از کلیه اقوام ایرانی در هر گوشه ای از جهان بودیم... اما متأسفانه زنده یاد داریوش فروهر به راهی رفت که عاقبت از پلکان هواپیما در کنار آقای خمینی پیاده شد.

س: جناب پزشکپور جنابعالی به صیانت و حمایت از دو نهاد شاهنشاهی و روحانیت اشاره فرمودید، لطفاً بفرمایید استراتژی حزب پان ایرانیست در مورد روحانیت چه بود؟

ج: یکی از اهدافی را که ما دنبال می کردیم ایجاد نوعی همکاری مخلصانه با روحانیون هر بخشی از ایران زمین بود که در زمینه های گوناگون صورت گرفت، به عنوان نمونه روحانی آزاده ای چون آیت الله شریعتمداری نزدیک ترین همکاری ها را با پان ایرانیست ها داشت و یا در زمان آیت الله بروجردی که نزدیک ترین همکاری میان جنبش کرد و پیشمرگان کرد به وجود آمد - در زمان آیت الله حکیم همکاری میان کردها و شیعیان با مراجع مذهبی گسترش یافت و به نتایج ثمربخش رسید - تا آنجا که آگاهی دارم این استراتژی در مناطق بسیار دورتر از ایران زمین جای خود را باز کرد و مورد تأیید و هماهنگی غالب تیره های ایرانی نژاد و وابستگان فرهنگی و مذهبی جامعه بزرگ ایران قرار گرفت و در نتیجه ما به سوی افق های روشن در حرکت بودیم و هستیم و من به عنوان محسن پزشکپور بسیار علاقمند بودم که امروز در این عصر از زمان، داریوش فروهر را در کنار خود می دیدم.

س: حزب پان ایرانیست همیشه به تقویت نیروهای نظامی ایران در هر زمان تأکید داشته است. آیا در اصولی که به عنوان استراتژی نهضت و حزب پان ایرانیست اشاره فرمودید نیروهای نظامی جایگاهی دارد؟

ج: ضرورت ایجاد قوی ترین نیروی نظامی در منطقه در هر شرایطی از آرمان های ما بوده است و اعتقاد بر تقویت واحدهای نظامی چه در آب ها و چه در خشکی و آسمان ها یکی از اصول استراتژی ما بوده و هست. در این مسیر از آن هنگام که پان ایرانیسم در سنگر خانواده جایگزین شد تا به امروز تقویت نیروهای سه گانه ارتش و اقتدار این نهاد مهم مورد تأکید و حمایت ما بوده و هست و تأکید بر آن است که ارتش رزمنده ایران همیشه در کنار ملت ایران و در نتیجه در کنار آیین ایرانی پان ایرانیسم بوده است.

وزیر توده ای فرهنگ (آموزش و پرورش) قرار داشت از آن جمله بود.

بنابراین انگیزه و شأن نزول دیدار ما با مرحوم دکتر مصدق روشن بود و پیام مشخصی را همراه داشت و ما وظیفه داشتیم که ضرورت های تاریخی و اجتماعی را برای ایشان مطرح نماییم اما به این نتیجه رسیدیم که دستاوردی از این دیدار نداشتیم و آنگاه به دنبال این موضع گیری و نیز از آن جا که می دانستیم یکی از کسانی که تأثیر بسیار بر طیف های فکری و اجرایی دکتر مصدق را داشت دکتر شایگان است. به دیدار ایشان شتافتیم. فراموش نمی کنم در آن شرایط، حزب توده مدام تظاهرات بسیار در مناطق گوناگون کشور بخصوص در تهران را تصدی می نمود و این تظاهرات مردم را دچار ترس و وحشت کرده بود، ما این مسایل را با دکتر شایگان مطرح کردیم و خطرات حزب توده را برای ایشان بیان کردیم، ایشان از شنیدن حرف های من بسیار خوشحال شد و با تکیه بر اصطلاح معمول خویش گفت:

«آقا جان... خوب... به این ترتیب که می گوئید و همین هم باید باشد، حزب توده دارای پایگاه های وسیع مردمی در میان مردم است و این حق آن هاست، سایر موارد هم حق آن ها بوده، پس برای چه نگران هستید...؟!»

این پاسخ دکتر شایگان در مورد مهم ترین مسأله جامعه ایرانی به ما بود...!

به هر حال ما به صورت یک بررسی کننده و محقق آرمان ها، با بردباری و تصمیم روشن شرایط و پتانسیل های گوناگون سیاسی در کشور را مورد بررسی قرار می دادیم و تلاش می کردیم که جبهه های همکاری کننده زمانی و موضعی را مشخص نماییم... ولی از این کوشش ها مأیوس شدیم، بخصوص در مورد جبهه ملی و حتی جذب همکاری، همکار سابق مبارزاتی مان زنده یاد داریوش فروهر ناکام ماندیم - باید بیان نمایم که ما هرگز با داریوش فروهر و یا دیگران اختلاف آرمانی نداشته و نداریم ولی چه بسا اختلاف استراتژی داشته باشیم، از جمله در همین مورد ما هرگز از نظر استراتژی معتقد به براندازی نظام دیرین شاهنشاهی ایران نبودیم ولی اعتقاد به تصحیح و تکمیل داشتیم و در این مسیر حرکت می کردیم و در نتیجه با اتکا بر این استراتژی یکی از وسیع ترین و محکم ترین مبارزات آرمانخواهانه را در سراسر ایران بزرگ و در سراسر سرزمین های ایران درونی و ایران بیرونی دنبال کردیم

تا ایران هست خلیج یعنی فارس

از: علیرضا بوربور

۱. «پلینی»، تاریخ‌نگار رومی قرن اول میلادی در کتاب خود این دریا را خلیج عربی گفته است.

۲. در سال ۱۷۶۲ «کارستن نیبور» نوشته است: سواحل خلیج فارس تابع دولت ایران نیست!

۳. «رودریک اوون» در کتاب «حباب‌های طلایی در خلیج عربی» نوشته است: در همه نقشه‌هایی که دیده‌ام، خلیج فارس در آنها ثبت شده، اما من با زندگی در بحرین دریاقتم که ساکنان دو سوی این دریا عرب هستند، پس ادب حکم می‌کند که این دریا را «خلیج عربی» بنامیم.

۴. کشورهای عربی بیشتر از ایران هستند.

در مورد اول خلیج عربی آورده شده ولی منظور دریای سرخ بوده و در مورد دوم اعراب دروغ پردازی می‌کنند چون کارستن نیبور اولین نقشه جامع خلیج فارس را چاپ کرد و در ضمن بر مالکیت ایران برج‌زیر سه گانه نیز صحه گذاشت. در مورد سوم رودریک اوون عامل سازمان امنیت انگلستان این کتاب را پس از ملی شدن صنعت نفت نوشت و این کتاب کاملاً سیاسی و فاقد بار علمی است. مورد چهارم اگر مستند بود دریاهایی مانند اقیانوس هند و... باید تغییر نام می‌داد.

مخالفت بعضی از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی عرب با نام خلیج عربی:

۱. آقای مجدی عمر، معاون اول سابق شورای دفاع ملی مصر: نسل من به یاد دارد که ما در ایام مدرسه در همه کتب و نقشه‌ها با لفظ خلیج فارس سر و کار داشتیم، ولی پس از مدتی به آن خلیج عربی اطلاق کردیم. این غیر منطقی، ردالت و پستی است؛ این که چند کشور عربی در اطراف آن باشند دلیل نمی‌شود نامی تاریخی را تغییر دهیم. حال برای این که خود را از این مخمصه نجات دهیم، فقط آن را خلیج می‌نامیم؛ کدام خلیج؟! مگر خلیج بدون نام هم می‌شود.

۲. آقای پرفسور دکتر عبدالمنعم سعید، رئیس مرکز تحقیقات سیاسی و استراتژیک الاهرام: «به صراحت تمام بگویم هیچ مدرک و سند تاریخی ندیدم که نام خلیج فارس را بتوان مستند بر آن تغییر

خلیج فارس، نام تاریخی آبهایی است که از زمان باستان تا به حال به کار برده شده است. بنا بر مدارک متقن، یونانیان آن را «Sinus Persicus» رومیان «Mare persicum» و عربها نیز قرن‌ها آن را «خلیج فارس» یا «بحر فارس» می‌نامیدند. در زیر به چند سند مهم تاریخی اشاره می‌شود:

۱- در سنگ‌نبشته داریوش هخامنشی در مصر متعلق به سال ۵۱۸ تا ۵۱۵ پیش از میلاد، در عبارت «درایه تپه هچا پارسا آیی تی هنی»؛ دریایی که از پارس می‌رود یا سر می‌گیرد، نام دریای پارس آمده است.

۲- بطلمیوس، عالم و جغرافیدان مشهور قرن دوم میلادی، در کتاب جغرافیای عالم که به زبان لاتین نگاشته شده، از نام (پرسیکوس سینوس) به عنوان خلیج فارس یاد کرده است.

۳- در سال ۴۲۵ پیش از میلاد، هرودت، مورخ مشهور یونانی در کتاب تاریخ معروف خود، نام خلیج فارس را آورده است.

۴- در سال ۱۸۹۲، لرد کرزن، وزیر خارجه انگلستان، در کتاب «ایران و قضیه ایران»، بارها به نام خلیج فارس اشاره کرده است.

۵- ویلیام راجز، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده آمریکا، در گزارش مورخ ۱۹۷۱ میلادی خود در مورد سیاست خارجی این کشور از نام خلیج فارس استفاده کرده است.

۶- در فرهنگ‌هایی که به زبانهای مختلف تدوین و چاپ شده است؛ از جمله فرهنگ‌های آلمانی، انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی، ترکی و... خلیج فارس نیز به همین نام آورده شده است
آغازفته:

تا اوایل سال ۱۹۶۰ مشکلی با نام خلیج فارس مشاهده نشده بود تا اینکه کارگزار انگلستان سرچارلز بلگریو درخلیج فارس کتاب ساحل دزدان را نوشت و در آن کتاب عنوان کرد که مردمان سواحل جنوبی بیشتر دوست دارند این دریا خلیج عربی نامیده شود و بعد از این رویداد ما شاهد به کارگیری واژه جعلی خلیج عربی در نشریات و نامه‌ها و کتب عربی بودیم.

محافظان ایران و خلیج فارس

مستندات مخالفان نام خلیج فارس:

ایرانیست ها و استیضاح دولت به وسیله آن ها منجر شد در نتیجه مورد قانونی تجزیه بحرین تحقق نیافت).

۳. ادعا نسبت به جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک.

۴. ادعا نسبت به حاکمیت کامل عراق بر اروندرود.

۵. ادعا نسبت به تجزیه خوزستان.

در ادامه مطالب فوق شایان ذکر است، کشور فرانسه هم تازگی ها وارد تعاملات خلیج فارس شده و با ذکر خلیج عربی در نقشه های موجود در غارتکده لوور خود را وارد بازی کرده و در پی دلربایی از شیخکان عرب نام، نامی خلیج همیشه فارس را وجه مصالحه قرارداده. این وقایع و واکنش ها اگر توأم با واکنش منفعلانه ما شود روز به روز ابعاد بیشتری پیدا می کند و طرح خزنده تغییر نقشه در فاز یک اجرایش در پی تغییر نامهاست و هدف نهایی که رسیدن به خاورمیانه بزرگ است بی شک ایران کوچک شده و ضعیف می خواهد.

پایان نامه

۱. نام گذاری بزرگراهی که حدفاصل میدان جهاد تا عوارضی اتوبان قم است و واکنش عمومی ایرانیان در برخورد بانشریه نشنال جئوگرافیک و تشکیل زنجیره انسانی در سواحل خلیج فارس و هک کردن واژه خلیج عربی در گوگل از جمله کارهای خوبی بود که انجام شد. در صفحه اول این سایت اینترنتی، نوشته شده است: «لا خلیج المجمعول العربی! فقط خلیج البالکل الفارسی! انت فهمت؟»

لا خلیج العربی فی کل الدنیا و الاخره. ولاکن هنالک الخلیج الفارسی فی الشرق الاوسط. هذا الخلیج المبین».

۲. وقتی از در و دیوار این سرزمین دشمن بالا و پایین می رود و به قول معروف گرداگرد ایران از دشمن سیاهی می زند عصار خواننده توانای ایرانی وقتی فریاد بودن خلیج فارس را در آشفته بازار موسیقی که روز به روز دامبولی تر می شود سر می دهد فالش خوانان همیشگی سیاست ایران، ساز خود را روی مخالفت با هر فعل ناسیونالیستی کوچک می کنند و با ارایه نظریه پست ژیکولی وانگ نژادپرستی زدن به عصار باز هم گوش و چشم ما را می آزارند. خرید نهان مکن یادتون نره. در ضمن این دوستان اگر ایران را دوست ندارند به بهشت دیگه دشمنی نکنند با ایران.

داد. در همه نقشه ها و کتب تاریخی و حتی برخی از سخنرانی های ناصر و رهبران انقلاب از خلیج فارس صحبت شده است.

۳. عبدالهادی تازی رئیس گروه عربی نام های جغرافیایی کنفرانس یکسان سازی نام های جغرافیایی نیز دلیلی برای تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی پیدا نکرده.

۴. دولت های عربی تا دهه ۱۹۵۰ میلادی از این نام استفاده می کردند، از جمله در بخشی از سرود ملی مصر عبارتی با عنوان «حدودنا من الخلیج الفارسی حتی البحار البیاض» (به معنی: مرزهای ما از خلیج فارس تا در دریای مدیترانه گسترش یافته است) به کار رفته است.

خلیج فارس چشم اسفندیار نیرومندی ایران:

در نیم قرن گذشته کشورهای غربی با ایجاد هویت جعلی عربی در منطقه و نیرومند سازی آن و دادن خوراک به آنها و ایجاد جنگ روانی مستمر مابین اتحادیه عرب با ایران سیاست تضعیف ایران را در منطقه پیش گرفته اند. ابتدا انگلستان و از سال ۱۹۸۰ به بعد آمریکا خواسته اند خلیج فارس را در سیطره کامل خود داشته باشند و بارها اذعان داشته اند مسایل خلیج فارس تاثیر مستقیم بر منافع ملی آنها دارد و متأسفانه کشورهای عربی نیز از این موقعیت استفاده کرده اند و با اتکا به دول غربی هر روز بر رجزخوانی خود افزوده اند و بر خواسته های نامشروع خود پافشاری کرده اند. غرب نیز تحمل پاگرفتن ایرانی نیرومند را به دلیل اهمیت فوق العاده این کشور از لحاظ ژئواستراتژیک و ژئوپلتیک و عبور ۴۰ درصد نفت دنیا از تنگه هرمز و وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در منطقه خاورمیانه ندارد و هر صدایی که موجبات تنش در منطقه شود را حمایت می کند و در آخرین پروسه سیاسی خود با طرح خاورمیانه بزرگ آمده تا تسلط خود را بر انرژی تضمین کند و بی شک ایران نیرومند و مسلط بر خلیج فارس بازی را برای آمریکا سخت تر خواهد کرد و امتیازی بزرگ برای ملت ایران به وجود خواهد آورد و همینطور ایرانی که بر خلیج فارس مسلط نباشد مهمترین عامل نیرومندیش را از دست داده البته طرح کشورهای عربی برای تسلط بر خلیج فارس فقط تغییر نام خلیج فارس نیست که قسمتی از این طرح آورده می شود:

۱. ادعا بر عربی بودن و تغییر نام خلیج فارس.

۲. ادعا نسبت به بحرین (که متأسفانه در رژیم گذشته نسبت به تجزیه آن اقدام غیرقانونی به عمل آمد و با مخالفت شدید پان

نحو به عربی ارایه می‌شود. شاید تا چند سال دیگر شاهد ایجاد فلسطینهای دیگر در منطقه باشیم.

۳. همچنین مکاتبات رسمی در ادارات نیز با انگلیسی انجام می‌شود. این فقط مشکل امارات نیست، بلکه به استثنای عربستان سعودی، همه کشورهای ساحل عربی خلیج فارس را در بر می‌گیرد.

گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود
مرغان آبی را چه غم تا غم خورد مرغ هوا
ما رخ ز شکر افروخته، با موج و بحر آموخته
زانسان که ماهی را بود دریا و طوفان جان فزا

لازم به توضیح است در درج مطلب خود از مقالاتی که در سایتهای بازتاب، گویا، سیروس نیوز، فارس نیوز و... استفاده شده است.

۳. برای اینکه خلیج فارس «چشم اسفندیار نیرومندی ایران» روین تن شود نیاز به حمایت تمامی رسانه های ایرانی (روزنامه ها، سایت ها و وبلاگ ها و خبرگزاریها و تمامی کانال های رادیویی و تلویزیونی) دارد و تبدیل آن به موضوعی که دارای حساسیت و اهمیت بالاست و جبهه گیری مشترک و برگزاری میتینگ ها و تجمعات در مقابل سفارتخانه های کشورهای که واکنش های نادرست و غیر حقوقی نسبت به موضوع می گیرند و تغییر سیاست منفعلانه وزارت امور خارجه و برخورد شدید دیپلماتیک با کشورها نقض کننده حقوق ملت ایران.

۴. در بخش فرهنگی در حوزه های سینما، موسیقی، عکس و... باید آثاری ساخته شود که علاوه بر روشن کردن ذهن مردم ایجاد حساسیت عمومی نیز بکند. البته در بخش موسیقی آثار خوبی ساخته شده از کارایی بگیر تا کار عصار.

۵. وقتی خواننده های ایرانی از به کارگیری کلمه خلیج فارس منع می شوند و مجری یکی از این کنسرت ها به دلیل استفاده نام خلیج فارس ۱۵۰۰۰ دلار جریمه می شود توسط کشوری که نیم قرن از حیاتش سپری شده واقعا برخورد نکردن دولت با شرکت هواپیمایی امارات که خلیج عربی را در نقشه هایش درج کرده و وارد شدن کالاهایی با نام تجاری خلیج عربی و ترخیص آن ها از گمرک جای بسی تأسف دارد.

۶. ای هموطن: امروز ما ایرانیان باید همانند گذشته های پر فراز و نشیب تاریخمان، به جهان و جهانیان ثابت کنیم که با هر نوع آئین و مسلک و تفکر شخصی اعضای یک پیکریم.

۷. درضمن ساخت جزیره های مصنوعی توسط امارات داشت فراموش می شد که باعث برهم خوردن و از بین رفتن اکو سیستم منحصر به فرد خلیج فارس می شود.

۸. لازم به ذکر است:

۱. امروزه افراد غیر بومی بین ۷۰ تا ۸۰ درصد جمعیت برخی کشورهای عربی خلیج فارس را تشکیل می‌دهند؛ این نسبت در دبی بیشتر از ۹۰ درصد و گویی یک بمب در حال انفجار در منطقه است.

هندی ها ۶۰ درصد طبقه کارگر این کشورها را تشکیل می‌دهند و ۳۰ درصد پروژه های عمرانی دبی در اختیار هندی هاست.

۲. در مدارس و دانشگاه های عربی حوزه خلیج فارس نیز زبان عربی در حال از میان رفتن است و تنها دروس در حد صرف و

نشانی ما در شبکه جهانی اینترنت:

www.paniranist.org

نشانی دفتر شمال کالیفرنیا در شبکه جهانی اینترنت:

www.paniranism.org

سایت یاران ما در سوئد:

www.paniranist.com

با حزب پان ایرانیست از طریق پست الکترونیک با نشانی های زیر مکاتبه فرمایید:

akhgar@hafez.net

dr_sohrab_zangeneh@yahoo.com

دفتر اروپایی حزب پان ایرانیست (مرکز هلند):

paniranist@parsimail.com

تلفکس دبیر کل حزب پان ایرانیست:

۰۲۱ - ۸۸۰۷۴۹۵۳

تلفکس قائم مقام دبیر کل حزب پان ایرانیست:

۰۲۱ - ۸۸۳۶۳۹۱۸

ایران شمالی کجاست؟

از: سالار سالاری

نخجوان و ... همواره از پایگاههای زبان پارسی و مذهب تشیع بوده اند. سرزمینی که امروز به غلط "جمهوری آذربایجان" نامیده می شود در گذشته آران یا آلبانیای قفقاز نام داشت و تقریباً در شمال ایران بزرگ واقع گشته پیش از این جهت "ایران شمالی" نامیده می شود. به نظر می رسد ایران شمالی اصطلاح و زبانزدی نوین باشد ولی اگر حتی چنین در نظر آوریم بایستی گفت از نظر عینی و جغرافیایی، نامیست کاملاً درست و علمی. چرا که سرزمین آران عمده ترین استان ایران در شمال ایران بزرگ به شمار می رود چه از نظر فرهنگی و چه از نظر منابع کانی و چه از دید راهبردی. پس از این جهت باید گفت اطلاق نام «ایران شمالی» به آران (= به اصطلاح جمهوری آذربایجان) از سوی محافل میهنی و مذهبی آذربایجان حرکتی هوشمندانه و به جا بوده است.

اما پرسشی که در اینجا به ذهن متبادر خواهد شد این است که چرا یادآورندگان اصطلاح «ایران شمالی» این زبانزد را تنها برای بخشی از سرزمین قفقاز استفاده می کنند و به چه دلیل سرزمین هایی چون ارمنستان یا گرجستان را «ایران شمالی» نمی نامند؟

البته بهترین مفسران این اصطلاح در درجه ی نخست همان محافل آذری می توانند باشند، ولی با اندک تاملی در نقشه های تاریخی و نامه های جغرافیایی کهن پاسخ این سؤال برایمان روشن می شود.

شما هیچیک نقشه یا کتاب جغرافیایی کهن را نخواهید یافت که در آن از شمال رود ارس به نام آذربایجان یاد شود. همانگونه که تا کنون همه سیاستمداران و تاریخ نویسان روزنامه نگاران آگاه اذعان داشته اند و در پژوهش های خود نیز بازتاب داده اند ناحیه شمال ارس همیشه با نام آران، آلبانیای قفقاز و خانات شروان و... شناخته بوده. حتی عباسقلی باکیخانف نیز در کتاب "گلستان ارم" که پس از جنگهای ایران و روس نوشته شده از سرزمین های شمالی ارس را جز خانات شروان دانسته است و در نسک خود هیچ نامی از آذربایجان ندارد***.

علاوه بر این در همه ی نقشه های تاریخی کهن هیچگاه شمال رود ارس با قید آذربایجان شناسانیده نشده است. این در حالی است که در تمامی کتب جغرافیایی و نقشه ها از پارینه تا به امروز سرزمین مشخصی بنام ارمنستان یا گرجستان در کتب و نقش وجود

حاکم به سر، زغصه بسر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم

سرزمین کنونی ایران تنها بخشی از ناحیه یی است که در تاریخ با نامهای ایرانزمین و یا ایرانشهر و در جغرافیا با نام فلات ایران شناسانیده می شود.

فلات ایران یک اصطلاح عینی جغرافیایی است که شامل سرزمینهای گسترده یی می باشد. این فلات از سوی مغرب به فلات آناتولی و از شرق به فلات پامیر کران می شود. همچنین از سوی شمال به دریای مازندران (دریاچه قزوین) و از سوی نیمروز به دریای پارس، از خاوران (شرق) به کوهستانهای هندوکش و رودخانه سند و از غرب به میانرودان و رود دجله (تیکره یا اروند) و از شمالشرق به سیر دریا و از طرف شمال به ماوراقفقاز منتهی می گردد.

در درازای تاریخ، هرگاه که در کشور، حکومت نیرومند و توانمندی بوده، بیشترین یی این سرزمین ها در زیر درفش ایران اداره می شده. ولی هرگاه بر اثر بی لیاقتی هیئت حاکمه و یا یورش دشمنان ایرانزمین، قدرت حاکمیت به تحلیل رفته، سرزمین های ایرانی نشین نیز پراکنده شده اند. ولی هیچگاه این جدایی موجبات گسستن پیوندهای قلبی میان ایرانیان نبوده است*.

همانگونه آگاهید طی دوپست سال گذشته ضمن قرارنامه های استعماری بخش بزرگی از سرزمین ایرانیان به اسارت بیگانگان درآمده و یا از ایران مرکزی به دور مانده.

ایالات قفقاز و آران و شروان طی قراردادهای تحمیلی گلستان و تورکمنچای، سرزمین افغان در طی قرارداد شوم پاریس و سرزمین فرارود (ماوراء النهر) با قرار داد آخال و کردستانات هنگام جنگهای ایران و عثمانی از مام میهن جدا گشتند**.

در شمالی ترین نقطه فلات ایران سرزمین چچن و گرجستان و سپس آران و ارمنستان واقع شده که همه یی این ممالک قفقاز نامیده می شوند. در بین این اقالیم سرزمین آران در شمال رود ارس از اهمیت ویژه یی برخوردار است چرا که این ناحیه و فرهنگ شهرهای آن از جمله گنجه، بادکوبه، بیلقان، لنکران،

نژاده منم دیگران زیر دست نژاد کیان را که آرد شکست

** گستره ی سرزمینهای جدا شده از ایران طی قرار دادهای شوم استعماری از این قرار است:

آران: ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع ، ارمنستان : ۲۹۸۰۰ ک. م ، گرجستان : ۶۹۷۰۰ ک.م ، داغستان: ۵۰۳۰۰ ک.م ، اوستی شمالی: ۸۰۰۰ ک.م ، چچن : ۱۵۷۰۰ ک. م ، اینگوش : ۳۶۰۰ ک. م ، بالکارستان : ۱۲۵۰۰ ک.م ، (جمع کل قفقاز ۲۷۶۲۰۰ کیلومتر مربع)

افغانستان : ۶۲۵۲۲۵ ک.م ، بخشهایی از مکران : ۲۵۰۰۰۰ ک.م ، (جمع کل سرزمینهای شرقی: ۹۷۵۲۲۵)

ترکمنستان : ۴۸۸۱۰۰ ک.م ، اوزبکستان : ۴۴۷۱۰۰ ک.م ، تاجیکستان : ۱۴۱۳۰۰ ک.م ، بخشهای ضمیمه شده به قزاقستان : ۱۰۰۰۰۰ ک.م ، بخشهای ضمیمه شده به قرقیزستان : ۵۰۰۰۰ ک.م ، (جمع کل سرزمینهای فرارودان : ۲۱۶۱۷۲۰ کیلومتر مربع)

جمع کل همه ی سرزمین های جدا شده از ایران درونی در دوران قاجاریه ۳ میلیون چهارصد و سیزده هزار کیلومتر مربع

*** کتاب گلستان ارم نوشته عباسقلی باکیخانف حاوی دانستنی های بسیار ارزشمندی از دید تاریخی است. برای نمونه گستره مذهب تشیع را در ایران شمالی به وضوح بیان می کند و تصریح می کند که حدود نود سال پیش از این اهالی باکو به زبان تاتی (یکی از لهجه های پارسی) سخن می گفته اند. وی می نویسد که اهالی باکو تماما و اهالی دربند اغلب و اهالی سروان نصفاً شیعی مذهب هستند. این کتاب از سوی انتشارات ققنوس به چاپ رسیده.

قفقاز

باز خواهد گشت قفقاز ما از برای بازگشتش جان کنیم فدا

افتخار ما ، مرز آسیا باز گردد باز سرزمین ما

ایرانیان ! ای برادران ! ترکمنچای داده قفقاز دست دشمنان با خون بشوی این عهد شوم..... تا که برگردد این مرز و بوم

بعد از خدای ایران ، به ما دارد امید ، باز گردد قفقاز ما

ایران نو با نظم نو از بهر قفقازت پیش رو

قفقاز ما ! شادان بزی سر بیاد این زمانت دور بندگی

چشم وطن بسوی توست ایرانیان را آرزوی توست

قفقاز ما ! آماده مان تا که گردد ایران ز نو برتر از جهان

تا رهانیمت از بندگی یا برایت مرگ یا زندگی!

داشته و دارد. پس سرزمین ارمن فی الذاته ارمنستان بوده است و سرزمین تیره گرجی، گرجستان. در این میان تنها جمهوری آذربایجان است که دارای نامی غیر واقعی ، غیر علمی و مغشوش می باشد . پس به نظر می رسد نام «ایران شمالی» برای همین تمایز و تفکیک و برای تسهیل در تشخیص ناحیه یی که امروز جمهوری آذربایجان (بخوانید ایران شمالی) نامیده می شود بکار می رود.

در پایان بایستی یادآور شوم که برقراری پیوندهای مستحکم گذشته با تمامی سرزمین های ایرانی اعم از ارمنستان و افغانستان و سرزمین تاجیک و در آغوش کشیدن بخارا و ختن و سمرقند و... آرزوی هر ایرانی ی پانکهدای به شمار می رود. با این یادآوری که پیش نیاز تحقق این حق یا خواسته، اقتدار و نیرومندی ایران در منطقه می باشد. در آن صورت هر طرح و نقشه یی در خاورمیانه که هماهنگ با منافع ملی ایران نباشد و از سوی دولت ایران تایید نشود پیشاپیش محکوم به شکست خواهد بود.

سفرنگها و توضیحات:

* برای نمونه در تاریخ می بینیم که نظامی گنجوی از در اوج حکومت اقوام بیابنگرد بر قسمتی از ایران در حالیکه در نقاط دیگر ایران بزرگ حکومتهای محلی سررشته داری می کنند چنین می سراید:

همه گیتی تن است و ایران دل..... نیست گوینده زین قیاس خجل چونکه ایران دل زمین باشد دل زتن به بود یقین باشد ویا:

زمین را منم تاج تارک نشین مارزان مرا تا نلرزد زمین

بهار فردون و گلزار جسم..... به باد خزان گشته تاراج غم

و نیز:

شکوه کیان بیش باید نهاد قدم در خور خویش باید نهاد

سگ کیست روباه نازرومند که شیر ژیان را آرد به بند

ز شیران بود روبهان را نوا نخندد زمین تا نگرید هوا

مرا زبید از خسروان عجم سر تخت کاووس و اکیلل جم

به سختی کشی سخت چون آهنم که از پشت شاهان روئین تنم

اگر اسفندیار از جهان رخت برد نسب نامه من به بهمن سپرد

اگر بهمن از پادشاهی گذشت جهان پادشاهی به من بازگشت

به جز من که دارد گه کارزار دل بهمن و زور اسفندیار

به من می رسد بازوی بهمنی که اسفندیارم به روئینی

اخیراً وبلاگی توسط دوستان جوان ما با عنوان "دادگران پان ایرانیست" راه اندازی شده است که در آن مطالب ارزنده و خواندنی منتشر می گردد. نظر خوانندگان محترم را به دو عنوان زیر از وبلاگ مزبور جلب می نمایم.

پاینده ایران

فشارها و تضییقات حاکمیت فرقه ای بر حزب پان ایرانیست

لازم به ذکر است، آقای محسن پزشکیپور قبلاً ممنوع المعامله گردیده و پروانه ی وکالت دادگستری ایشان نیز لغو شده است. (۲) افزون برآن پس از صدور حکم یک سال و نیم حبس برای حسین شهریاری به سبب عضویت در مجلس شورای ملی مخالفین جمهوری اسلامی، چند روز قبل سرور مهندس کرمانی نیز به سه سال و نیم زندان تعلیقی بجهت انتشار کتاب آهنگهای خون دکتر محمد رضا عاملی تهرانی و عضویت در مجلس شورای ملی مخالفین جمهوری اسلامی از سوی شعبه یک دادگاه انقلاب کرج محکوم گردید. (۳) اعمال فشار و احکام زندان هرگز نمی تواند پان ایرانیست ها را از پیگیری مبارزه بر علیه استبداد و خفقان حاکم بر ایران باز دارد. (۴) در شرایط حاضر که مخاطرات خارجی ایران را تهدید می کند و دشمنان قسم خورده مهیای فرود آوردن ضرباتی کاری می شوند، روزی نام خلیج فارس را تغییر می دهند و روزی خون ایرانی تباران و وابستگان فرهنگی شان را به زمین میریزند، فشار به کانون های وطن پرستی خیانتی غیرقابل گذشت است.

دادگران پان ایرانیست

<http://paniranistdadgaran.blogfa.com>

(۱) تحت فشارها ی دامنه دار دستگاههای امنیتی و بنا به درخواست صاحب ملک، آپارتمان مسکونی محسن پزشکیپور اجباراً تخلیه شد. سرور محسن پزشکیپور که تمام اموال ایشان توسط حاکمیت فرقه ای مصادره شده و سه سال پیش اموال موروثی - سهم پدری شان - نیز بدان اضافه گشته؛ در سال ۱۳۷۰ خورشیدی در پی بازگشت به وطن مقدس که بعد از هجرتی ناخواسته از وطن صورت گرفت، در ملکی استیجاری اقامت گزیدند. دستگاههای امنیتی و قضایی این بهانه را که آقای پزشکیپور دیدارهای شخصی و برخی جلسات سیاسی مربوط به حزب پان ایرانیست را در این محل برگزار می نمایند، دستاویز فشار به صاحب ملک - مرحوم دکتر آشتیانی که از افراد خوش طینت و پاک نهاد ایرانی بود - قرار دادند تا قرارداد را فسخ کند و حتی در شرایطی که ایشان در بستر بیماری بود بارها از سوی مراجع قضایی احضار شد که همسر ایشان مجبور به حضور برای پاسخگویی می شدند تا اینکه پس از درگذشت مشارالیه خانواده ایشان به دلیل دفع مخاطرات، تخلیه منزل را خواستار شدند.

پاینده ایران

نقض قوانین بین الملل از سوی آمریکاییان

بیگانگی کرده که نشانی از خویشی ندارد. در حکم دندان عاریه بحساب است، اما چه می توان کرد دندان عاریه هم در دهان است، آماس از فریبی نیست اما از تن است نشتری که بر آن می نشیند بیگانه بر تن می بیند. از سوی دیگر اعمال و رفتار کشور های غیر در حساب کسانی است که با باغبان حساب دارند و از باغ حساب می کنند. گیرم

حوادث چنان در "لبه ی باریک" انتخاب و قضاوت برای سرزمینمان رخ می دهند و چنان افق های متعددا در هم می آمیزند که قلم برای ترسیم حدود دآوری می لرزد. راستی را این است که نوشتن برایمان بسیار سخت شده و انگشتان سست و بلایا بر سرزمینمان سرریز. از یک سوی حکومتی را می بینیم که پاشنه کشیده و جهانی به جنگ طلبیده در میدان استبداد اسب جهانیده آنقدر با خویش

۲) اخبار منتشره و ادعاهای مقامات آمریکائی در مقابل این عمل غیر قانونی - دخالت در امور داخلی عراق علی رغم اظهارات رسمی مقامات عراقی - در زمره ی تبلیغات مغرضانه بوده و بدیهی است که تنها مقامات عراقی، صلاحیت تشخیص سوء استفاده مقامات ایرانی از مزایا و مصونیتها را دارا می باشند.

۳) از آنجایی که "دولت پذیرنده" و حاکم، رژیم عراق می باشد لذا مقامات عراقی مسئولیت حفظ همه حقوق ناشی از مصونیت سیاسی - کنسولی افراد مقیم در آن کشور را داشته و مامورین بیگانه فاقد صلاحیت تشخیص در حوزه ی حاکمیتی عراق می باشند.

۴) دولت عراق هرچه سریعتر می بایست در قلمرو سرزمینی خود با تکیه بر اصل حاکمیت، مقدمات آزادی افراد ایرانی را فراهم کند.

۵) این دست از اقدامات سبب لکه دار شدن حیثیت بین المللی ایران شده و لذا مسئولین وزارت خارجه می بایست هر چه سریعتر با تمام ظرفیت های دیپلماتیک برای حمایت از اتباع و کارگزاران خود اقدام کرده و نتیجه را به افکار عمومی گزارش دهند.

۶) بی شک عدول از بایسته های ملی و عدم درک مسئولیت های آن در این سال ها سبب اصلی جسارت بیگانگان نسبت به اتباع ایرانی و ایرانی تباران شده.

دادگران پان ایرانیست

<http://paniranistdadgaran.blogfa.com>

توانیم خارخوریم و خون جگر بینیم و زبان نگشاییم اما آتش در باغ دیدن و دم نیاوردن نتوانیم لذا با نصب العین قرار دادن منافع ملی و با حکم وطن پرستی و یاری پروردگار به محاکمه ی رخدادهای رفته و داوری خود رانده و آنچه ما را بایست انجام می دهیم. نخست در اینجا لازم دانستیم به بازداشت تنی چند از ایرانیان توسط نیرو های آمریکائی در اربیل بپردازیم اما اگر فاش گویم نمی توانم خفت کسانی را که نمایندگی ملک کیان - اگرچه به ناروا - یدک می کشند، بینم.

۱) براساس اخبار منتشره نیرو های نظامی آمریکائی به محل کنسولگری ایران در اربیل - دست کم محلی که قرار بوده به کنسولگری ارتقاء یابد و به مدت چند سال با اطلاع مسئولین کردستان فعال بوده و یک دیپلمات در آن حضور داشته - پورش آورده و ۶ تن از کارمندان این کنسولگری را به اسارت گرفته اند و اسنادی را با خود برده اند در حالی که بر اساس کنوانسیون وین اسناد و مدارک دیپلماتها مصون از تعرض می باشد.

بر این اساس دادگران پان ایرانیست ضمن محکوم کردن این اقدام نسبت به خدشه دار شدن قواعد حقوق بین المللی - بلاخص کنوانسیون وین - و پر رنگ تر کردن اعمال ناقض اصل مصونیت دیپلماتیک، هشدار داده و نگرانی خود را از رفتارهای بر هم زننده ی صلح و امنیت جهانی اعلام می دارد.

شرمتان باد! که بر پیکره این مرز و بوم سوهان مرگ زدید

اگر دیده عقل بینا و ضمیر دل روشن شود دست های نامرئی از غیب پاک و نفس ها به گرمی و محبت دم و بازدم شود؛ سینه ها لبریز از عشق پاک و زبان ها از عجز و لایه اجتناب شود از استبداد، استکبار، استعمار، استثمار، استیصال، و انزجار و اشمئزاز و ... در اذهان و افکار شمه ای هویدا نخواهد گردید و جامعه به سربازی پر صلابت مبدل خواهد شد و بر عکس آن، جامعه به صفاتی زاید و بی محتوا مبدل خواهد شد که همه ی انسان های آزاده بر این باورند که ...

مرده به آمال شدیم، بسته و بی بال شدیم، گنگ و کر و لال شدیم، بی زر و بی مال شدیم.

بنده اغیار شدیم، مرده به دیوار شدیم، مضحکه عام شدیم، یک سره در دام شدیم.

شمع بی جان شدیم، سفره بی نان شدیم، خانه ویران شدیم.

چراغ بی نور شدیم، جشن بی سرور شدیم، مرده بی گور شدیم.

در غل و زنجیر شدیم، در کودکی پیر شدیم، از گرسنگی سیر شدیم.

آذر بت ساز شدیم، آوای بی ساز شدیم.

خسته و مجروح شدیم، پیکر بی روح شدیم، کشتی بی نوح شدیم.

پان ایرانیست ها می گویند...!!

از: اخگر

✽ الحاق ایران شمالی از زبان یک روحانی فرهیخته...!

✽ معاشقه سیاسی با یک جریان ضد ایرانی...!!

معاشقه سیاسی با یک جریان ضد ایرانی...!!

گزارش غم انگیزی دریافت کردم، از یک معاشقه سیاسی یک جریان سیاسی با یک جریان ضد ایرانی...!

بیش از یک سال است که تنی چند از اعضای نهضت آزادی در تبریز با پان تورکیست هابه معانقه و معاشقه سیاسی پرداخته و برای جلب آرای آنان در انتخابات شوراها به تشکیل جلسات مشترکی در منزل یکی از مسئولان نهضت کذایی آزادی در تبریز پرداخته اند... گرچه جمع کثیری از این افراد در ماجرای خرداد ماه گذشته شناسایی و بازداشت شده و نقاب از چهره واقعی آنان برداشته شد و همگان به ماهیت تجزیه طلبی آنان پی بردند... ولی سؤال این است که چرا گروهک باصطلاح نهضت آزادی از گذشته رقت بارش پند نمی گیرد و به درمان بیماری استنشاق سیاسی اش نمی پردازد...؟!

روزگاری در دوران قبل از انقلاب، سردمداران نهضت باصطلاح آزادی با حس بویایی که حاصل هم نشینی با رمزی کلارک ها و ریچارد کاتم ها بود به هوای بوی کباب خودشان را به آب و آتش زدند و در فروپاشی اقتدار ملت ایران خوش رقصی های فراوان کردند ولی بعد از خوابیدن سرو صداها، معلوم شد که بوی کباب را اشتباه استشمام کرده بودند و داستان خر داغ کردن بوده است و بس...؟!

با گذشت زمان مسئولان این نهضت، تنی چند مردند و عده ای هم مردار شدند و از سر رسوایی به تاریکخانه پناه بردند... اما دو سه سالی است که باز شامه آقایان تیز شده و هوس کباب کرده اند... غافل از آن که بیماری استنشاق سیاسی آقایان هنوز درمان نشده است... وگرنه سراخ تجزیه طلبان نمی رفتند و نرد عشق به عناصری جدا شده از میهن نمی باختند...!!

توجه آقایان را به این نکته جلب می کنم که تاریخ مصرف رمزی کلارک ها پایان یافته و مایکل لدین ها هم نمی توانند راهنمایان برحق برای شما باشند... بی جهت در دامی که گروه های تجزیه طلب غلطیده اند، فرو نروید...

اقلاً از آیت الله شبستری ها موقع شناسی را بیاموزید و باید های تاریخی و نیازهای ملی را دریابید... حالا می فهمید چرا دولتتان در آغاز انقلاب، دولت مستعجل و زودگذر شد...؟ کاری نکنید که اشتباه نامه دیگری تقدیم تاریخ ایران نکنید... نوشتار آخرین روزهای بازگان را بخوانید شاید سر عقل بیایید... اگر شماها قادرید اشتباهتان را تکرار کنید ملت ایران دیگر تاب تحمل اشتباه کاری های شما را ندارد...!!

من آیت الله شبستری را نمی شناسم ولی صلوات و درود بر او و خاندانش دارم، پیداست که نجیب زاده ای است از تبار میهن پرستان و خون پاک در بدن دارد و بی تردید از جمله روحانیونی است که این لباس را صرفاً به قصد تصرف مسند دولتی و نزدیک شدن به ارباب حکومتی به تن نکرده و در این دنیای پر غوغای سیاسی که دین دارد از جایگاه مقدسش به پایگاه کسب مال و منال و شهرت تبدیل می گردد یک سوخته دل میهن پرست روحانی که به تاریخ و فرهنگ سرزمینش دلباخته است پیدا شده...

آیت الله شبستری طی سخنانی خواهان الحاق آران (بخشی از ایران شمالی) که طی قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای از پیکر ایران جدا شده به مام میهن گردیده است. سخنان این فرهیخته روحانی، مرا به یاد صدها انسان وطن پرستی می اندازد که در کسوت روحانیت، مصالح و منافع ملت ایران را در لحظات حساس تاریخی مدنظر قرار داده و از هویت ایرانی و فرهنگ این سرزمین اهورایی به دفاع برخاسته اند و گاه برای پاسداری از تمامیت ارضی ایران جانشان را فدا کرده اند و چو بساتر برخی از نهضت ها برابر دشمنان ریز و درشت ایران ایستاده اند. اما امروز در شرایطی که ورود به جرگه ملیت و ملی گرایی جرم بلکه کفر است و تلاش می شود با پرنرنگ کردن وجه اسلامیت، تاریخ و هویت ملی مردمان این سرزمین را کمرنگ جلوه دهند و گاه حتی از کنار آن بایی تفاوتی بگذرند، ورود جناب شبستری نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی به این حوزه جای سپاس و تشکر فراوان دارد. حضور به موقع این روحانی مبارز به فضای غم بار سیاسی آذربایجان که با اعمال سیاست های ضد ملی حاکمیت، جابرای عربده کشی تعدادی پان تورکیست وابسته و اجیر، باز شده بسیار ارزشمند است و ما پان ایرانیست ها احساس می کنیم در رویارویی با نوکران بیگانه و ژاژ خایی های عده ای ورشکسته سیاسی، یاران وفادار در کسوت روحانیت در کنارمان قرار دارند. چه خوب بود اگر اندیشه والای آیت الله شبستری، چراغی در ذهن و اندیشه های دولتمردان ما روشن می کرد و به آنها فرصت می داد که به حقوق از دست رفته ملت ایران بیندیشند و برای ظلمی که در عهدنامه های کذایی گذشته بر بخشی بزرگ از میهن بزرگمان ایران روا داشته شده چاره ای بیندیشند که اگر روزی حاکمان وقت به جای ورود به بحث های جنجالی و بی ثمر روز وارد حوزه این مصلحت بزرگ ملی شوند ما پان ایرانیست ها راه های عبور موفقیت آمیز از این راه را تدارک دیده ایم و حاضریم با میل و رغبت در اختیار دیپلماسی ایران قرار دهیم.

اشاره: در شماره های قبل نشریه، بخش هایی از کتاب «سال های تصمیم» نوشته مورخ و نویسنده معروف آلمان اسوالد اسپینگler را درج کردیم. اینک بخشی دیگر از آن را در معرض مطالعه و بررسی خوانندگان ارجمند قرار می دهیم.

۳- صلح و آرامش اغفالگر (سال ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱) - عظمت زمان ما

آرامش طولانی را یقین هیچ کس نمی تواند تحمل کند. همین آرامش طولانی بود که در فاصله سال های ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ دست داد و خاطرات آن مردمان سفید پوست را سر به سر سیر و آزمند و پر آرزو و امید نمود و از آن ها حس قضاوت بگرفت و توانایی و استعداد تحمل مصائب و بدبختی را از ایشان سلب نمود: نتیجه این زمان سکون و رکود را به وضوح در تصورات واهی و خیالات بی پایه و برنامه ها و انتظاراتی می بینم که امروز هر شخص عوام فریبی خویشتن را بدان خیالات بی اساس مجهز نموده به میدان می آید یعنی ادعاها و انتظاراتی که از وضعیت، از دولت ها و احزاب و مهمتر از همه، آن که از همه کس جز از خود انتظاراتی دارند. فقط از کار خود هیچ انتظاری ندارند و هیچ وقت به شرایط و حدود امکان به این انتظارات توجهی نمی کنند و وظایف و جدیت ها و اقدامات و مهم تر از همه فداکاری ها و سختی هایی که در راه نیل به این انتظارات واهی لازم است ابتداً به یاد نمی آورند و منظور نمی دارند.

این گونه آرامش و صلح طولانی آن هم بر اساسی که پایه آن از تهیج و تحریک روزافزون لرزان است، میراثی است سهمناک. هیچ سیاستمداری و هیچ حزبی امروز آن اندازه به عقیده و موقعیت خود اطمینان ندارد که دهان برای بیان حقیقت بگشاید حتی اندیشه وران سیاسی نیز متزلزلند. آن ها همه دروغ می گویند همه با توده بدعادت و نادان که امروز وضعیت را این طور می خواهد و فردا بهتر از امروز و پس فردا بهتر از پیش، هم آواز می شوند با آن که مردان سیاسی و پیشروان اقتصادی بایستی به حقیقت واقع که چهره ای بس هولناک دارد بی پرده و از آن آگاه باشند. آیا اصلاً ما امروز در دنیا پیشروان حسابی داریم؟ آری آن هم چه پیشروانی و چه قانندینی! این خوشبینی که از بزدلی و جبن سرچشمه می گیرد و این خوش بینی بیجا و نادرست هر ماهی یک بار همین که چند سفته باز یعنی همدستان همان خوش بین ها و «مردان سیاسی» و پیشروان اقتصادی برای مدت بسیار کمی

آنچه مربوط به وضع امروزی جهان است اینست که ما با خطر بزرگی مواجه هستیم و آن خطر بزرگ اشتباه در تشخیص اوضاع جهان است. از زمان جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۵) و جنگ آلمان و فرانسه (۱۸۷۰) و از زمان سلطنت ملکه ویکتوریا تا سال ۱۹۱۴ چنین حالی غریب و غیر قابل تصور یعنی حالتی پر از آرامش و اطمینان، زندگانی ای پر از آشتی که با کمال بی فکری ادامه داشت بر اقوام سفید پوست استیلا یافته بود که در هیچ یک از قرون گذشته نمی توان مانند آن را یافت.

کسی که این زمان را ادراک کرده یا نقل آن را شنیده است خواه ناخواه مایل می شود که آن حالت را عادی فرض کند و انقلابات عصر حاضر را مانند مزاحمتی که این «حالت طبیعی» را متزلزل می کند بنگرد و میل دارد که «بالآخره» برای بار دیگر جهان سر و صورتی پیدا کند و زمان استراحت فرا رسد. لیکن اکنون باید نیک دانست که این پندارها و آرزوها خیال است نه حقیقت. چنان وضعی هرگز بر نخواهد گشت. مردم به عللی که چنین حالت غیرقابل ادامه را یعنی آرامش چهل پنجاه ساله ای را به وجود آورده بود، پی نبرده اند: ارتش های موجود که دائماً نیرومند می شد به اندازه ای موضوع جنگ را پیچیده و خارج از احصاء کرده بود که هیچ یک از سیاستمداران جرأت اقدام به جنگ نداشتند امر مسلم دیگر این بود که اقتصاد تکنیکی با چنان حرارتی مشغول به حرکت و پیشرفت بود که دیر یا زود می بایستی از کار بیفتد زیرا که شرایطی که این اقتصاد بر آن ها اتکاء داشت به سرعت در حال زوال بود و بالأخره این امر محقق که این هر دو مسئله عمل نشده زمان را به زمان بعد محول، و به طرف اخلاف سوق می دادند و همچنان میراث پر از آفتی برای نسل های آینده گذاشتند و به این ترتیب این هر دو مسئله را نبوده میانگاشتند یا این که هر دو با شدت رو به افزونی و مدام از طرف آینده، حال را تهدید می نمود.

یک جنگ طولانی را تنها شماره معدودی می توانند تحمل کنند بدون این که تعادل روحی را از کف دهند ولی صلح و

بصیرت کجاست که به چنین اموری پی برد؟ کیست که این امور را تحمل کند؟ کیست که سعادت خود را در زندگی در چنین برزخ ها بیند و کیست که خوشبختی خود را در این بیند که در این گیر و دار باشد؟ زمان زمان عظیمی است! به همان نسبت که مردمان زمان کوچک و محقرند. دیگر تحمل دیدن تراژدی ندارند، نمی توانند تراژدی را روی صحنه تماشاخانه ببینند نه در صحنه جهان واقع. عاقبت خیر رومان های تفریحی و سطحی را طالبند که به کار سرگرمی و گذراندن وقت می خورد. تا این اندازه این مردم بیچاره خسته و فرسوده اند. لیکن تقدیری که آن ها را به درون این دره های شوم انداخته گریبان آن ها را می گیرد و آن چه می خواهد با آن ها می کند چه بخواهند و چه نخواهند. دیگر نمی توان به استراحت در بستر بزدلی غنود. اطمینانی که در پایان قرن پیش وجود داشت حالا دیگر در میان نیست. زندگی در خطر یعنی زندگی واقعی تاریخ، که ادامه تغییرات است، دوباره به حق خود می رسد. همه چیز در لغزش آمده و پایه عقل نیز که مانند دوی بیهوشی انسان را از راه حقیقت به بیراهه می برد از جای در رفته است.

امروز روز کسی است که خود را به مخاطره می اندازد، امروز روز کسی است که جرأت دارد، امروز را آن طور ببیند و آن طور بگیرد که واقعاً هست. آن زمان نزدیک می شود که دیگر برای آرمان های ضعیف و دل های نازک جایی ندارد و نمی گذارد. آن بربریت باستانی آن حقایق اولیه که تا بخواهید قدیم ست و صدها سال زیر لفافه دستورهای سخت تمدنات باصلاح عالی پنهان مانده و در این قوالب اسیر بود دوباره بیدار می شود، اکنون بیدار می شود که فرهنگ به نهایت کمال خود رسیده و تمدن ماشینی و تمدن شهرهای بزرگ که دشمن اوست او را به مبارزه می طلبد. آن لذت بی غل و غش آن نیرومندی مثبت که در هر موجود خلاق نهفته است و هجوم آن را به جنگجویی تعبیر می کنند و بر آن عصر افکار و ادبیات «راسیونالیسم» به چشم حقارت می نگریست و گذشته از این آن حس غریزی که به هیجان آمده و تار و پود او هن از تار عنکبوت را از هم دریده از فرط جوهر و اصالت بر خود می بالد و چیزهای دیگری غیر از فشار انبوه کتاب ها و آرمان های کتابی می خواهد.

مظنه را بالاتر می برند پیشگویی می کنند که **Konjonktur** دوباره بر می گردد و بدینوسیله مظنه بازار احساسات را با می برند و تخلیاتی محض به مردم بیچاره عرضه می کنند که ثروت و دارایی شامل همه خواهد شد و باید همه از آن نصیب برند، ولی این عوام فریبان و رفقای سفته باز آن ها مردم را دست می اندازند. هیچ وقت نخواهند گذاشت که مردم روی خوش ببینند. همین که در محلی صد نفر را به کار مشغول کردند فوری خاتمه دوره بیکاری کارگران را تبلیغ می کنند و همین که مجمع اتفاق ملل یعنی این گروه تفریح کنندگان تابستانی یعنی نمایندگان بین المللی که در ساحل دریاچه ژنو مانند انگل های بیکاری به مصرف کردن قوای دیگران مشغولند تصمیمی می گیرند زود توافق فکر و عقیده و نظر اقوام را عملی شده می پندارند لیکن همین که برای مدت کوتاهی در آرامش آقایان اخلاقی حاصل شد در کلیه مجامع و روزنامه ها کلمه «بحران» منعکس می شود و از این امر محقق صرف نظر می کنند که در واقع با مصیبت و آفتی که عجلتاً نتایج شوم آن را نمی توان پیش بینی کرد سر و کار دارند. آن گونه آفت و مصیبتی که در موقع وقوع تغییرات بزرگ تاریخی، امری عادی است و در قرون و اعصار پیش نیز به وقوع پیوسته و امروز نیز به وقوع می پیوندد.

پس چنانکه می بینم ما در عصر عظیم و غریبی زندگی می کنیم. این بزرگ ترین عصری است که بر تمدن مغرب زمین مرور نموده و مرور خواهد نمود. این همان عصری است که تمدن «آنتیک» یعنی تمدن یونان و روم از **Cannae** تا **Aktium** ادراک نموده. همان عصری است که از آن نام هانی بال و سکپیو و کراخوس و ماریوس و سولا و سزار بیرون می درخشد.

حنگ عمومی اولین رعد و برقی بود که از یک ابر باردار و آبستنی بر تمدن غرب جستن نمود. ابری که به مقدرات آبستن است و بر فراز این قرن می گذرد. وضع و شکل این دنیا امروز بنا بر همان علل و بر همان اساس تغییر می کند که در نتیجه آن امپراطوری روم نیز در آغاز کار تغییر یافت.

این علل و موجبات اعتنایی به خواست و آرزوی توده یعنی سواد اعظم و «بیشترین شماره» نمی کند و ابداً در جلو قربانی هایی که چنین تصمیمات و چنین عصرهای قاطع از پس و پیش خود همیشه می آورند ابرو خم نمی نماید. اما آن عقل و

در مردمان شمالی، از انگلستان گرفته تا ژاپن، حالتی موجود است که می توان آن را حس پیوستگی به جهان، اعتماد به جهان و خوش بینی نامید. از سختی مقدرات انسانی خشنود است، بخصوص مقدرات سخت طاقت آزما و طاقت فرسا مقدرات سخت را به مبارزه می طلبند تا این که بر آن ها فائق آیند چنین آدم هایی اگر مقدرات خود را قوی تر از اراده آن ها نشان دهد، با کمال سرافرازی جان می دهد. چنین بود بینش و عقیده در آثار قدیم و پراصالت «ماهابهاراتا» که از جنگ میان کوروس و پاندوس سخن می گوید. چنین بود نگرش مردمی که در آثار همروپیندار و اشی لوس ابدی شده اند. چنین بود بینش در حماسه های ژرمنی و در آثار شکسپیر و در بعضی غزل های شوکنیک شاعر چینی و در مکتب سامورایی های ژاپن. این گونه ادراکات غم انگیز «تراژیک» زندگی که هنوز به کلی از میان نرفته و در آینده نیز شکوفه خواهد کرد در جنگ عمومی پدیدار شد از این جهت است که شعرای بزرگ فرهنگ های شمالی سر به سر تراژدی نویس بوده اند. خوب می دانیم که تراژدی نیز پس از نغمه های حماسی و حماسه، عمیق ترین نوع و مهیب ترین هیکل بدبینی جسور و شجاع است.

کسی که تراژدی ادراک نمی کند، کسی که نمی تواند تراژدی ببیند نمی تواند آدمی باشد. نمی تواند هیكلی باشد که در دیگران تأثیر شدید کند، نمی تواند در جهان نافذ شود. کسی که تاریخ را نمی بیند و ادراک نمی کند، به همان نحو که واقعاً هست یعنی تراژیک و پر از قضا و قدر، کسی که سودپرست است در نظر او دنیای تراژدی یعنی دنیای تاریخ و تاریخ واقعی بی معنی است، بدون هدف و بدون moral چنین کسی نمی تواند تاریخ بسازد یعنی نمی تواند مؤثر باشد. اینجاست که جوهر و روحیه توانا و ناتوان از یکدیگر متمایز می شود. زندگی فردی در نظر هیچ کس مهم نیست جز برای خودش: مهم آنست که آیا آدم از تاریخ یعنی از زندگی می گریزد تا آن که خود را فدای زندگی کند. باز می گوئیم تاریخ با منطق آدمی سر و کاری ندارد. طوفان، زلزله، سیل، آتش از دهانه آتش فشان که بدون سؤال خشک و تر را نیست و نابود می کند با وقایع سرکش و بی طرح و نقشه دنیا یعنی تاریخ بس نزدیک بلکه که خویش و یکی است. بر فرض این که اقوامی نیز از میان بروند و شهرهای کهنه و فرهنگ های پیر تا به جایی بسوزد که به شکل خرابه فرو ریزد باز هم با این حال زمین از گردش متین خود در گرد آفتاب باز نخواهد ایستاد و ستارگان به مدار پیمایی و گردش خود ادامه خواهند داد.

انسان حیوانی است درنده و گوشت خوار. من این جمله را مدام تکرار خواهم کرد. فضیلت مآبانی که تصور می کنند برتر از

باز می گویم آن بربریت و آن لذت و آن حس غریزی دوباره در حال بیدار شدن است. در اقوام اروپای غربی هنوز بسیاری از این بربریت یعنی از این اصالت و جوهر، زنده است، هم چنین Prairie ها یعنی صحاری آمریکا و از آن که بگذریم در دشت وسیع آسیای شمالی نیز از آنجا جهانگیران و فاتحین برخوردارند.

آیا این را می توان بدبینی خواند؟ آیا کسی که چنین حس می کند و دنیا را به چنین چشمی می نگرد دروغ مصلحت آمیز لازم دارد؟ آیا باید حتماً روی بند و چادر آرمان و اوهام بر چهره حقیقت خود بیاویزد؟ آیا باید خود را گول بزند تا آن که از مشاهده جهان واقع محفوظ ماند و از بند آن آزاد باشد؟ کسی را که به واقع بینی خو گرفته و امور تاریخی را همان طور که هست می بیند چه احتیاجی به پرده اوهام، چه احتیاجی به آرمان های عقل و الفای شبهه به نفس. شبهه ای نیست، بلکه ممکن است که اکثر مردمان سفیدپوست خود را اندر پس چنین حجاب ها پنهان کنند.

در این سده این خودفریبی، هنوز ادامه دارد ولی تصور می کنید که در سده آینده نیز آیندگان بر همین راه خواهند رفت و چنین خواهند ماند. پدران آن ها در زمان هجرت اقوام اروپایی و در جنگ های صلیبی طور دیگر بودند. چنین روش زندگی را بی غیرتی و بزدلی پست و کوچک می شمردند. از چنین بزدلی و ترسی در برابر زندگانی بود که در فرهنگ هندی در چنین زمانی بودائیسیم و راه و رسم های قریب به آن ایجاد شد. همان راه و رسم ها اکنون دارد در میان ما «مد» می شود. دور نیست بر این روش مذهب آخرالزمان مغرب زمین، در شرف تکوین باشد، شاید در لفافه مسیحیت و شاید هم به صورت دیگری، خدا داناست، که می تواند بداند و پیشگویی کند! در هر حال تجدید مذهب و «نوآیینی» ای که جایگزین جهان بینی راسیونالیسم بشود به صورت ادیان تازه بعید نیست ارواح خسته و ترسو و پیر می خواهند خود را از این زمان به زمانی دیگر اندازند و به جهانی گریزند که بهتر غرایب تعالیم و آداب، ایشان را در گهواره فراموشی تاب دهد، یعنی بیشتر و بهتر از آن که مذهب و فرق مسیحی تا به امروز از عهده برآمده است. در هر حال عقیده و ایمان گو این که به صورت نفی ایمان جلوه کند «Credo quia absurdum» امروز دوباره زبانزد همه است اما شدت نگرانی و اضطراب حتی رنج از گذار جهان یعنی شدت همان احساسی که خود به اندازه اندیشه در باب امور جهان ناخوش و ناتوان است. در حکم قضاوتی است نابودکننده که بشر امروز در باب ارزش و نیروی انسانی خود می کند، در غیر این صورت ضرورت ندارد که نظری جهان بین و عمیق پر از اشک و نومید باشد.

معنای زندگی با جنگ مترادف است یعنی جنگ خود زندگی است و این امر چنان محقق است که برای صلح طلب بدبخت و شایان تأسف هم ممکن نیست که ریشه لذتی که از نیستی مخالفین خود می برد از اعماق روح خود برکنند یعنی در عالم نظر لااقل میل دارد که با تمام مخالفین صلح طلبی بجنگد و آن ها را نابود سازد.

هر قدر ما بیشتر در دوره سزاریسیم دنیای ناسوتی پیش می رویم معلوم و مسلم می گردد که دست تقدیر که را برگزیده است که فاعل حوادث تاریخی باشد و که مفعول آن. قطار هیاکل حزن آور و تاریک صلح طلبان و جهان بهتر سازان!! که از زمان روسو با کمال بی حالی بسان محقق ولنگ و واز، پاها را روی زمین می کشید و در شاهراه چند قرن اخیر می گذشت، به انتها رسید.

و چیزی جز کوه کوه کاغذ سیاه شده یا چاپ شده از خود درین طی طریق به یادگار نگذاشت. سزارها و فرمان فرمایان به جای این قطار مردمان بی حال خواهند آمد. سیاست بزرگ به معنای هنری آن، با حوادث و امور ممکنه این جهان سر و کار دارد نه به امور عقلی و خیالی. همان هنر سیاسی که از هر نظام تصویری و از هر وهمی میرا و بیزار است، سر جای آن خواهد آمد: آن چنان سیاستی که با کمال چابکی و مهارت با امور محققه بازی می کند، سر جای آن خواهد آمد، همان سیاستی که به سان سواری ماهر فقط با فشار ران به سمند تیزرو جهان فرمان می دهد و آن را اداره می کند همو دوباره به حق ابدی خواهد رسید.

از این جهت من در این مورد منظوری ندارم جز این که نشان بدهم، در چه موقعیت تاریخی، آلمان و جهان واقعیست و چگونه این وضع از اتفاقات قرون گذشته، ناگزیر سرچشمه گرفته و جریان یافته است تا این که ناچار نیز به طرف اوضاع مخصوص و نتایجی پیش رویم که بتوان درباره آن ها گفت: این ها همه امور است مقدر. شما می توانید این گونه امور را نفی کنید و برای مبارزه با آن ها قد علم نمایید ولی با این نفی یقین بدانید که وجود خود را نفی کرده اید.

حیوانی درنده و گوشتخوارند، و طرفداران اخلاق و اجتماع که می خواهند بیشتر و بهتر از جانور درنده باشند، سر به سر حیواناتی درنده اند و جز این نیستند، منتهی با دندان های افتاده و شکسته. دیگران را به علت حملاتی سرکوفت می دهند و ملامت می کنند که خود دیگر نمی توانند بر دیگران وارد آورند. از این لحاظ نیز با کمال دقت «از آن شانه تهی می کنند» و از میدان درندگان و دندان تیزان در می روند. درست به آن ها نگاه کنید: آن ها ناتوان تر از این هستند که کتابی راجع به جنگ بخوانند ولی وقتی که در خیابان واقعه ای و تصادمی رخ می دهد فوری جمع می شوند تا اینکه اعصاب خود را با دیدن خون و شنیدن فریاد تحریک کنند و هرگاه جرأت دیدن و شنیدن این را هم نداشته باشند از همان واقعیات، در فیلم های سینما و در روزنامه های مصور لذت می برند.

اینجا می خواهم واقعاً مطلب را روشن کنم تا اینکه مبادا جسارتی کرده باشم! از این که انسان را حیوانی درنده و خونخوار خواندم. از این جهت می پرسم که را بیشتر از خودم رنجانیده ام:

انسان - یا حیوان را؟ به حیوان بیشتر بی ادبی کرده ام یا به انسان؟ زیرا که حیوانات بزرگ وحشی و خونخوار آفریدگانی هستند در منتهای اصالت و نجابت بدون دروغ، بدون حق بجایی بدون اخلاق انسانی آن هم اخلاقی و اطواری زاییده ضعف همین درنده های بی دندان غوغا راه می اندازند - که دیگر جنگ نمی خواهیم، جنگ نمی خواهیم ولی همین دروغگویان در عوض می خواهند جنگ همیشگی طبقاتی در میان مردم ببینند.

این ها، همین که می شنوند قاتلی را که برای کیف کردن و لذت بردن آدم کشته است محکوم به اعدام کرده اند، از شدت نوع پرستی برآشفته می شوند. ولی همین ها در ته دل از اعدام کسی که در فکر و اندیشه و سیاست، مخالف آن هاست خوشحال می شوند و لذت می برند. این ها اصلاً در مقابل قصابی های بلشویک ها نفسشان در نیامد و ابداً ایرادی هم نداشتند و نگرفتند.

خیر! از این فضیلت مآبان و دروغگویان باید پرهیز کرد - باید دانست که جنگ قدیم ترین امر محق و مسلم زندگی است - حتی

جنگ های جهانی و کشورهای نیرومند جهان

۴- مترنخ - برزخ میان قوای فرسوده گذشته و نیروهای آینده - جنگ اول جهانی

لحاظ خود، و بنا بر مصالح و افق فکر خود آن را دیده و مجسم نموده است. چنان که بعضی آن را بحران تولید و برخی بحران بیکاری - عده ای بحران ارز و بحران قروض و خسارات جنگ و

قضاوت مردم تا به حال در باب «بحران عمومی» یا بهتر بگویم بحران جهانی سنوات اخیر، چنانکه این تعبیر خود می رساند بسیار سطحی بوده، و آن را آسان و ساده تصور کرده اند و هر کس از

گاهی نیز آن را بحران سیاست خارجی یا سیاست داخلی و بیشتر از همه نتیجه جنگ جهانگیر دانسته اند که به عقیده عوام از وقوع این علت اخیر یعنی جنگ جهانگیر ممکن بود با صحت عمل، و درستی و شرافت دیپلماسی و مهارت و زرنگی جلوگیری نمود! مردم بیش از همه چپ چپ به آلمان نگاه می کنند و تقصیر وقوع جنگ را به آلمان نسبت می دهند و می گویند آلمان است که میل به جنگ دارد.

یعنی هرگاه **Iswolski** و پوانکاره و **Grey** هر سه توانسته بودند وضع امروزی ممالک خود را پیش چشم بیاورند از محاصره آلمان به وسیله جنگ، که قدم های اولیه استراتژیک آن را در سال ۱۹۱۱ در طرابلس و در سال ۱۹۱۲ در بالکان برداشته بودند صرف نظر می کردند و به نتیجه سیاسی منظور منتهی نمی ساختند. اما، آیا ممکن بود جهش اجباری جرقه را از این تصادم و اصطکاک که تنها امری سیاسی نبود به وسیله وضع دیگری، که بالفرض کمتر از تقسیم قوا خنده آور و مضحک است برای یک عهده دیگر نگاه داشت و عقب انداخت؟ حقایق تاریخی همیشه قوی تر از انسان است و دایره امکان عمل، حتی برای یک مرد سیاسی بزرگ نیز غالباً تنگ تر از آن است که مردمان عامی می پندارند. بر فرض این که این طور هم شده بود برای تاریخ چه تفاوت می کند؟ یقین وضع و سرعت این مصیبت شکل دیگری پیدا می کرد نه نفوذ آن، این آفت و مصیبت فرجام ضروری تحولات مغرب زمین در ظرف یکصد سال بود که از زمان ناپلئون مقدمات آن فراهم شده و روز به روز، سال به سال، با هیجان روز افزونی به طرف تکمیل قوس صعودی خود را سیر می کرد.

ما در عصر جنگ های عمومی و جهانی قدم گذاشته ایم. این عصر در قرن ۱۹ شروع شد و شاید در این قرن و قرن بعد هم ادامه یابد. معنی و اهمیت این عصر نیز در انتقال دنیای دول که متعلق به قرن ۱۸ است، به دنیایی است که در آن جهان تنها یک دولت و آن هم «دولت جهانی» **Imperium mundi** وجود دارد. دنیای متعلق به قرن هجدهم دنیای دول بود. این عصر که می توان آن را عصر انتقال نامید مطابق با دو قرن سهمناکی است که در میان **Aktion** و **Cannae** فاصله بود و شکل دول یونانی و هلنیک را که باید روم و کارتاگوس را هم جزو آن دانست به شکل امپراطوری روم درآورد، همین طور که این امپراطوری یعنی امپراطور روم بر منطقه نفوذ تمدن باستانی آنتیک و همسایگان آن و

دنیای دریای مدیترانه احاطه داشت آن امپراطوری جهانی نیز برای مدت نامعلومی مقدرات کره زمین را تعیین خواهد نمود. امپریالیسم در میان ایده ها ایده ایست! که همه دارند. خواه صاحبان و اجرا کنندگان به آن مشعر باشند، خواه نباشند. شاید در مورد ما این ایده هیچ وقت کاملاً صورت واقعیت پیدا نکند و شاید هم ایده های دیگری که خارج از جهان اقوام سفید و اروپا نشو و نما می کند آن را بر هم زند و مختل سازد ولی عجالتاً این فکر و ایده در هر اتفاقی که امروز می افتد همچون بهت حرکت به سوی وضع معین و صور عظیم تاریخی مشهود است.

امروز ما در «برزخ اعصار و ازمنه» زندگی می کنیم. در قرن هجدهم دنیا از دول مختلف تشکیل شده بود و این دنیای دول در آن قرن موجودیت و مجموعه ای بود که سبک و طرز مخصوص و کاملی داشت. همچنان سبک آثار دیگر آن زمان در موسیقی عالی، در ریاضیات این جهان نه تنها در نحوه وجود خود بلکه در رفتار و اندیشه ها نیز جهانی بود بس وزین و معین. خوش ترکیب و با وقار همه جا سنن کهن و نیرومند فرمانروا بود. نحوه توافق نظر در اداره کردن مملکت و فرمانروایی شریف بود. مواضع مخالفین متین بود. در اتخاذ نظر در ارتباطات دیپلماسی و نظامی دول نسبت به یکدیگر سعه صدر حکمفرما بود. با کمال صداقت بشکست خود اقرار می کردند. در بستن پیمان های صلح، در پیشنهاد های خود در قول هایی که به یک دیگر میدادند روش مردانه داشتند شرافت هنوز نقش غیر قابل تردیدی داشت. کلیه کارها با آداب معین و رسوم مخصوص اجرا می شد حتی «دوئل» و شمشیربازی نیز مراسم و آدابی داشت و با کمال ادب انجام می یافت. از وقتی که پطر کبیر در پطرس بورگ پایه دولتی بنا بر تشکیلات و ترکیب دول مغرب گذاشت کلمه اروپا زبانزد مردم گردید. کم کم این کلمه در مصطلحات اقوام مغرب اروپا وارد شد و خرده خرده در فکر سیاسی، در جهت سیر تاریخی نیز نفوذ نمود و بالطبع صور مبهمی که در اصطلاح اروپا داریم به وجود آمد. تا آن وقت کلمه اروپا فقط اصطلاحی بود علمی و جغرافیایی که از زمان کشف آمریکا، در ضمن تهیه نقشه های جغرافیایی کم کم به این معنی اصطلاح شد. نکته قابل توجه این است که مردم زمان پطر کبیر، امپراطوری عثمانی را با آن که آن وقت هنوز دولت معظمی بود و سرتاسر شبهه جزیره بالکان و بخش هایی از جنوب روسیه را تصاحب کرده بود خود به خود و طبعاً جزء اروپا به شمار می آوردند؟ مرز واقعی فرهنگ مغرب زمین، همیشه آنجا بود که استعمار و استعمار آلمانی و مهاجرت اقوام آن، متوقف گردیده بود.

یعنی هرگاه **Iswolski** و پوانکاره و **Grey** هر سه توانسته بودند وضع امروزی ممالک خود را پیش چشم بیاورند از محاصره آلمان به وسیله جنگ، که قدم های اولیه استراتژیک آن را در سال ۱۹۱۱ در طرابلس و در سال ۱۹۱۲ در بالکان برداشته بودند صرف نظر می کردند و به نتیجه سیاسی منظور منتهی نمی ساختند. اما، آیا ممکن بود جهش اجباری جرقه را از این تصادم و اصطکاک که تنها امری سیاسی نبود به وسیله وضع دیگری، که بالفرض کمتر از تقسیم قوا خنده آور و مضحک است برای یک عهده دیگر نگاه داشت و عقب انداخت؟ حقایق تاریخی همیشه قوی تر از انسان است و دایره امکان عمل، حتی برای یک مرد سیاسی بزرگ نیز غالباً تنگ تر از آن است که مردمان عامی می پندارند. بر فرض این که این طور هم شده بود برای تاریخ چه تفاوت می کند؟ یقین وضع و سرعت این مصیبت شکل دیگری پیدا می کرد نه نفوذ آن، این آفت و مصیبت فرجام ضروری تحولات مغرب زمین در ظرف یکصد سال بود که از زمان ناپلئون مقدمات آن فراهم شده و روز به روز، سال به سال، با هیجان روز افزونی به طرف تکمیل قوس صعودی خود را سیر می کرد.

ما در عصر جنگ های عمومی و جهانی قدم گذاشته ایم. این عصر در قرن ۱۹ شروع شد و شاید در این قرن و قرن بعد هم ادامه یابد. معنی و اهمیت این عصر نیز در انتقال دنیای دول که متعلق به قرن ۱۸ است، به دنیایی است که در آن جهان تنها یک دولت و آن هم «دولت جهانی» **Imperium mundi** وجود دارد. دنیای متعلق به قرن هجدهم دنیای دول بود. این عصر که می توان آن را عصر انتقال نامید مطابق با دو قرن سهمناکی است که در میان **Aktion** و **Cannae** فاصله بود و شکل دول یونانی و هلنیک را که باید روم و کارتاگوس را هم جزو آن دانست به شکل امپراطوری روم درآورد، همین طور که این امپراطوری یعنی امپراطور روم بر منطقه نفوذ تمدن باستانی آنتیک و همسایگان آن و

ما در عصر جنگ های عمومی و جهانی قدم گذاشته ایم. این عصر در قرن ۱۹ شروع شد و شاید در این قرن و قرن بعد هم ادامه یابد. معنی و اهمیت این عصر نیز در انتقال دنیای دول که متعلق به قرن ۱۸ است، به دنیایی است که در آن جهان تنها یک دولت و آن هم «دولت جهانی» **Imperium mundi** وجود دارد. دنیای متعلق به قرن هجدهم دنیای دول بود. این عصر که می توان آن را عصر انتقال نامید مطابق با دو قرن سهمناکی است که در میان **Aktion** و **Cannae** فاصله بود و شکل دول یونانی و هلنیک را که باید روم و کارتاگوس را هم جزو آن دانست به شکل امپراطوری روم درآورد، همین طور که این امپراطوری یعنی امپراطور روم بر منطقه نفوذ تمدن باستانی آنتیک و همسایگان آن و

نقد یک پان ایرانیست

بر سرمقاله ۶ آذر ماه روزنامه جمهوری اسلامی

ایران در محافل درونی و بیرونی اش ادعاهای مضحک طرح نماید، و ما و شما و دستگاه امور خارجه در طی این مدت تنها نظاره گر موضوع باشیم؟ مگر نه اینکه در این سالهای طرفی که باید در جایگاه مدعی قرار می گرفت ما ایرانیان بودیم نه اجیرشدگان بیگانه. وزارت خارجه و شما دوستان عزیز اصولگرا پس فروپاشی شوروی در جهت بازگرداندن حقوق ملت ایران تلاشی نکردید و حتی در برهه ای (دوران خاتمی) از حق ۵۰ درصدی ملت ایران اعزاز کردید.

همه ی تلاش های نیم قرن ی یک نهضت، یک جریان فکری و همه بافته ی هزاران هزار آرمانخواه با عدم توجه شما گرامی ها در ۱۵ سال پیش از میان رفت. با بی توجهی دستگاه وزارت خارجه، دولت وقت و ارتش، پس از فروپاشی شوروی به مسایل آسیای میانه و قفقاز همه ی تلاشهای آرمانخواهانه پان ایرانیست ها بر آب شد. اکنون که می بینیم شماییان در حال بیداری و هشیاری هستید ضمن احساس خوشحالی، آهی سرد از نهادمان بلند می شود که: آخر الان؟؟؟

۱۵ سال نشستیم. ۱۵ سال نظاره گر شدیم که ترکیه و اسرائیل چگونه در بخش هایی از خاک ما در حال ریشه دواندن هستند. ایادی آنها از ما ایرانیان برای وارد شدن به خاک خودمان ویزا خواستند، سپس نقشه و آفیش چاپ کردند و کنسرت های متعدد برپا نمودند تا مدعی شوند نیمی از ایران از آن آنان است. در همین ماههای گذشته شاهد بودیم که مزدورانشان را در خیابانهای شهرهایمان بیرون ریختند و حتی اوباشانی از آن سو فرستادند تا در یک شب بخشی از اردبیل را به ویرانه تبدیل کنند... تازه پس همه ی این دلقک بازی ها در مقاله ای همه ی مقدسات مذهبی یک ملت را به سخره گرفتند و تنها خدا می داند که برای گرفتن یک مجوز برپایی تظاهرات در برابر لانه جاسوسی رژیم باکو (به معنی واقعی کلمه) جوانان آذربایجان چه مشقاتی را متحمل شدند.

... و اکنون بخشی از شما دوستان اصولگرا بر بخشی از آرمانهای ما صحه میگذارید!!!

تنها خدا می داند که چقدر طول خواهد کشید تا شما برادران گرامی بقیه ی آرمانهای ما را بپذیرید. با این همه خوشحالیم که دیگر ملی گرایی اساس بدبختی تان نیست...

پاینده ایران

روزنامه جمهوری اسلامی در شماره ۶ آذر ماه خود طی نوشتاری در سرمقاله، با فرنام ایران شمالی، دسیسه های دولت نامشروع و غیر قانونی حاکم بر ایران شمالی را محکوم کرد و به حق رژیم باکو را دست نشانده ی آمریکا و اسرائیل دانست. این نوشتار اشاره دارد در صورتی که دولت دست نشانده ی باکو دست از ستم بر مردم مسلمان ایران شمالی برندارد و دسیسه چینی های کودکانه ی خود را ادامه دهد با واکنش تند جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد. این نوشته ایران شمالی را بخشی از مرزهای سرزمینی ایران دانسته اذعان دارد که ملت ایران مجدانه خواستار بازگشت این بخش از میهن خود میباشد...

اما واکنشی که ما ناسیونالیست ها نسبت به این سرمقاله روزنامه دولتی داریم چیست؟ روشن است که ما در درجه نخست از اینکه بخشی از حاکمیت مان به این مسایل علاقه مندی نشان می دهند بسیار خرسندیم. در طی این دهه ها شاهد آن بودیم که نویسندگان و روزنامه نگاران اصولگرا نسبت به تهدید تمامیت سرزمینی میهن احساس مسؤلیتی نمی کنند و یا دستکم نسبت به این موضوعات ابراز علاقه ای نشان نمی دادند. به اندیشه من این کم علاقگی از توهم دست کم و ناتوان انگاشتن دشمن نشات می گرفت. (وگر نه بسیاری از این دوستان امتحان میهن پرستی خود را در طی ۸ سال جنگ با جهان استعمار ساخته و استعمار ثابت کرده اند)

ولی گویا این روزها دوستان اصولگرا نیز چون ما به این نتیجه رسیده اند دولتهای باکو و یا ابوظبی و ... کوچکتر از آن هستند که این جرات را داشته باشند تا ایران و تمامیت آنرا زیر سؤال ببرند و اگر حمایت سایر قدرتهای زورگوی جهانی نبود هرگز گام در این وادی نمی گذاردند. به هر حال شاهد این شدیم که عزیزان اصولگرای پی به این مهم بردند که الزاما همه ی تهدیدات مستقیما از سوی امریکا و اسرائیل نیست، بلکه همین کشورها با اجیر کردن دولتهای ضعیف منطقه و استفاده از آنان در اندیشه ی ضربه زدن به منافع ملی ما هستند.

ولی با همه ی این اوصاف و نکات مثبت درج شده در مقاله جمهوری اسلامی هنوز در ذهن یک پان ایرانیست این پرسش و یا بهتر بگویم انتقاد دلسوزانه دور می زند: برادران! اکنون چرا؟ دوستان اصولگرا!! این ۱۵ سال شما کجا بودید؟ آیا این مسائل اکنون و در این شرایط و در این موضع بایستی مطرح میشد؟ آیا باید تنها زمانی پا به میدان می گذاشتید که رژیم صهیونیست پرورده باکو به تحریک کنسرسیوم های نفتی بر بیش از ۵ استان

پدیده زنان و دختران خیابانی ایران زمین

نوشته ای از: آریا رزمجو - از ممسنی

آیا سرزمین پر گنج آریا باید آغوشی بر رنج داشته باشد؟ وجود هزاران دختران و زنان خیابانی که همگان به خاطر فقر مالی در خیابان ها و خانه های اغیار ولگرد شده اند برای برگرداندنشان به یک زندگی رؤیایی چه تدابیری باید اندیشید؟

آیا اعتراف کارشناسان اقتصادی مبنی بر این که «عسویه» می تواند ده سال جهان را اداره کند از اداره چند میلیون زن و دختر خیابانی ناتوان می باشد؟!

آیا وقتی ما به سرزمین خود افتخار می کنیم؛ به ثروت و سرمایه خود افتخار می کنیم، به ملت همیشه در سنگر خود افتخار می کنیم، به کشته شدن هزاران جوان ایرانی در دفاع از شرف و ناموس افتخار می کنیم و به خود می بالیم پدیده زنان و دختران خیابانی خدشه ای به تمام این موارد وارد نمی سازد و کردار و گفتار ما را در دو جبهه متفاوت و متضاد رو در روی هم قرار نمی دهد؟

بیا بید همگان به مهر پرفروغ ایزده همراه با عدالت کوروش بزرگ زنان و دختران بی گناه را از دام دشمنان رها سازیم و بر لب هایشان خنده و شادی هدیه دهیم.

یادمان باشد این دختران از نسل آریوبرزن پارسی می باشند.

درد بر سردار به خون خفته آریوبرزن پارسی

دل آرامی

درگذشت شادروانان قائد یدالله امیری
بزرگ خاندان امیری و بانو مهدی پسند
امیری را به خاندان محترم امیری به ویژه
سرور ارجمند مهدی امیری تسلیت می
گوییم.

ایران زمین در عهد باستان علی رزم دیگر سرزمین ها به وجود زن و حقوق مدنی آن ها (نه تنها زن ایرانی بلکه زنان دیگر سرزمین ها) ارزش ویژه قائل بوده است که دنیای زنان را از پلیدی ها و زشتی ها دور نموده اند به طوری که تمام شاعران و ادیبان از زن خوب سخن رانده اند و وجود زن خوب کردار و پارسا را برای مرد فقیر و رساندن آن به جایگاه پادشاهی می دانند. زمانی که سرداران فرزند آریا (کوروش پارسی) با تصرف سرزمینی زن زیبا رو پادشاه وقت را به دربار کوروش پارسی می آوردند وی با دیدن آن زن زیبا روی خشمگین می شود و به سرداران خود فرمان می دهد که وی را با احترامی ویژه به سرزمینش برگردانند به خاطر همین اقدامات بود وقتی که یونانیان سرزمین آریا را تصرف می کنند اسکندر که از قبل مجذوب فرهنگ ایرانی و نحوه برخورد شایسته آنان با زنان دیگر سرزمین ها می شود به زنان و خواهران داریوش سوم احترام ویژه ای قائل می شوند باز حتی داستان مشهور سیاوش و گذر وی از آتش که خاطر پدر آشفته را سامان می دهد ارج دادن به وجود زن و ستایش پاک او می باشد.

با وجود چنین رفتارهای بر صلابتی ایرانیان که مالا مال از مهر ایزده بوده است زنان ایران زمین در دامان خود فرزندان پرورش داده اند که در تاریخ بشریت بی همتا می باشد و چنان به ایرانی بودن و ایرانی خواهی پایبند بوده اند که در آن روزها پیکرهای خود را با دشنه های تیز و بران پاره پاره می کردند تا در چنگال اعراب نیفتند ولی امروز دختران ایران زمین را گروه گروه از کوچک و بزرگ در سرای اهریمنی اعراب برای ستاندن دیناری می فرستند تا در آن جا به کامروایشان افزون گردد. که با این وجود لرزه و خون بر پیکر و دیدگان هر ایرانی ایران دوست می اندازد و نفس های بریده بریده را به کام مرگ فرو می برد.

سه خبر تأسف بار

تهیه و تنظیم از: گردآفرید

پاینده ایران

هفته گذشته در تاریخ ۸۵/۹/۵ مردی در ساندياگوي آمريکا چشم از جهان فرو بست که در طول زندگي خود جز خدمت به ايران و ایرانی تا آخرين لحظات عمر کاری نداشت. وی بعد از سال ۱۳۲۰ شمسی روزنامه کیهان را در ايران پایه گذاری کرد. همین روزنامه کیهانی که امروز آقایان به تصرف خودشان درآوردند.

مشاغل آقای مصباح زاده مدت ها رئیس دانشکده ارتباطات بود. استاد دانشگاه و سناتور مجلس سنا بودند. آقای مصباح زاده از آنجا که همیشه در جهت حفظ منافع ملی و آثار تاریخی ایران نقشی مؤثر داشت.

به فرمان شاه فقید مسئول تولیت آرامگاه بزرگ مرد تاریخ ایران "امیرکبیر" در نجف می شود. علت این امر هم این بود که مادر بزرگوار آقای مصباح زاده در آرامگاه امیرکبیر مدفون بودند و این امر مهم را به نحو شایسته ای که در خور شأن امیرکبیر مرد نامی تاریخ ایران بود میراث داری نمودند و در حفظ این آثار تاریخی و گرانهای ایران حتی قبل از مرگ مظارمت مستمر داشتند.

آقای مصباح زاده بعد از روز واقعه بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به لندن رفت و روزنامه کیهان را در آن جا منتشر نمود و در این سال های اخیر روزنامه کیهان را به نام کیهان ۲ در آمریکا منتشر نمودند.

عاقبت این مرد بزرگ در آذرماه سال هشتاد و پنج شمسی در ساندياگو آمريکا دور از وطن با زندگي وداع کرد و در همین شهر به خاک سپرده شد. یادش و نامش گرامی باد.

هنرمند با ارزش دیگری از میان ما رفت

عبدالعلی همایون، هنرمند ارزنده و باسابقه ایران که مدت ها نقش سرکار استوار را بازی می کرد و با نقش آفرینی خود باعث شده بین روستایان و مردمی را که از ژاندارم و ژاندارمری همیشه وحشت داشتند با هنرمندی و مهربانی و چهره دوستانه این قهر را تبدیل به آشتی بسازد.

عبدالعلی همایون بعد از انقلاب جوانان هنرمندان دیگر کشورمان که در مظان اتهام بودند جلای وطن کرد و به آمریکا رفت ولی عشق به وطن موجب شد که تمام سختی های زمانه را به دل و جان بپذیرد و به موطن خود ایران بازگردد تا امروز چون دیگر هنرمندان در خاک بیگانه به خاک سپرده نشود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

روز ۱۳۸۵/۹/۱۸

در یکی از میادین ورزشی آسیایی دوحه قطر از زبان گوینده زن ورزشگاه که به ده ها کشور آسیایی خبر ورزشی را منعکس می کنند چنین شنیدم به جای نام جمهوری اسلامی ایران، می گوید: الجمهوریت عربی اسلامی ایران.

جای بسی تأسف که گردانندگان ورزشی و کشوری ما نمی دانند که این حرکت. یک اشتباه لفظی نبوده و نیست. سال هاست که استکبار جهانی سعی در تغییر نام ما از ایرانی به عربی بودن را دارد این حرف بیهوده گفته نمی شود که با سادگی از آن گذشت آن هم با عذرخواهی یک گوینده.

حکومت اسلامی چگونه اجازه می دهد بعد از این توهم بزرگ و این تاکتیک سیاسی بین المللی ورزشکاران ما به کار خود ادامه دهند و اینان سال هاست که خلیج همیشه فارس را خلیج عربی می نامند. سال هاست جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی را جزایر عربی می دانند و امروز به ظاهر با یک اشتباه گوینده ما را محک دیگری می زنند. چگونه است وقتی ورزشکاران ما با حریف اسرائیلی می افتند اجازه بازی نمی یابند اما این بی حرمتی را آن هم در چنین شرایطی جهانی و آسیایی از کنارش می گذرند زیرا معتقدند که بازیکنان ما در شرایط خوبی از جهت قضاوت قرار نگرفته اند. آیا مدال واجب تر است یا حذف نام ایران از نقشه دنیا.

این آقایان چرا به خود نمی آیند؟! چرا تاریخ را با ارق و عشق به ایران ورق نمی زنند. چرا نمی خواهند بدانند که جنگ بر سر شیعه و سنی نیست، جنگ بر سر نابودی ایران است. هر جا ردپایی از ایرانی باشد به چالش می کشانندش که کشوری نیرومند و قدری چون ایران را که گواه تاریخی اش همان اعلامیه حقوق بشر است را نابود سازند. حال باز بیاییم و از برادران عرب دفاع کنیم و هزینه ای سنگین مالی را برای افرادی خرج کنیم که کوچک ترین سودی برای کشور ایران ندارد. ما کسانی را حفظ می کنیم که در روز ضرور نه تنها مدافع ما نخواهند بود که در مقابل ما صف آرایی می کنند. ترا به خدا لااقل از شرف ملی خود دفاع کنی و یادتان باشد که در جنگ تحمیلی همین آقایان برادر از ما دفاع نکردند هیچ، بلکه بی طرف هم نبودند و از صدام حمایت کردند.

اما این ضد ایرانیان جهانی بدانند تا یک ایرانی که خونش ریشه در خاک وطن دارد زنده است، اجازه نمی دهد که ایران را کشور عربی بنامند. هر چند امروز در ایران، وطن پرستان بشدت سرکوب و مرعوب می شوند. انتظار جواب شدید در سطح بین الملل داریم.

ایران گهوارهٔ انسان عاقل

به نقل از کتاب «جغرافیای تاریخی شهر بزرگ هگمتان و انشان» نوشتهٔ جواد صدقی.

ایران نخستین گهوارهٔ فرزند آدمی و مظهر تمدن بشر بوده باشد. دانشمندانی مانند آرتور کیتس **ARTHOR KITCE**، هنری فیلد **HENRY FIELD**، الس وورت **ELSWORTH**، هتینگتن **HUNTINGTON** در نتیجهٔ مطالعات مستقل از هم به این نتیجه رسیده اند که نخستین سرزمین ظهور انسان متفکر ایران بوده. در هر صورت بسیاری از دانشمندان را عقیده بر این است که ایران و سرزمین های مجاور شمال غربی آن اولین مهد جامعهٔ متمدن محسوب است در همین منطقه بود که بعضی ادیان مهم اصلی ظهور کرد و به آسیا و اروپای جنوبی پرتو افکند و بنیان بعضی هنرهای تزئینی از همان دوره گذارده شد.

بسیاری از انسان شناسان را عقیده بر این است که انسان عاقل در جنوب غربی آسیا بویژه در ایران پیدایش و گسترش یافته است و این سرزمین نخستین گهوارهٔ انسان متفکر و مظهر فرهنگ و هنر جامعهٔ بشری بوده است. از جمله پرفسور ارتور پوپ **ARTHUR POPE** که بارها برای پژوهش به ایران مسافرت کرده و بنا به وصیتش در اصفهان به خاک سپرده شده است در مقدمهٔ کتاب خود (شاهکارهای هنر ایران) نوشته است: «از عصر گزنفون **XENOPHON** مورخ یونانی (۴۳۰ - ۳۵۲ ق.م) به این طرف تاریخ ایران در برنامهٔ آموزش و پرورش مغرب زمین یا مسکوت گذاشته می شد و یا اینکه فقط ضمن تاریخ یونان ذکری از آن به میان می آمد.» با این حال کسانی از دانشمندان عصر ما عقیده دارند که شاید

یک خبر:

ساعت ۳ بعداز ظهر روز جمعه هشتم دی ماه ۱۳۸۵ مراسم باشکوهی به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت عزیز از دست رفته سرور مهندس سیاوش صفارپور در منزل شخصی صفارپور برگزار گردید. از نخستین لحظات، زمان اعلام شده توسط دودمان صفارپور، دوستان و آشنایان آن جوان برومند در محل برگزاری مراسم گرد آمدند و یاد و خاطرهٔ او را با شکوهی هر چه بیشتر گرامی داشتند.

مراسم یادبود با سرود "ای ایران" آغاز گردید در حالی که اندوهی سنگین بر این مراسم سایه انداخته بود اشعار پرشوری را که دوستان سیاوش به یادش سروده بودند قرائت کردند. استاد بادکوبه ای هم چکامه ای شورانگیز خواندند و سروران مهندس سید رضا کرمانی و قدرت الله جعفری نیز سخنانی ایراد کردند. در آخرین بخش از مراسم سرور زهرا غلامی پور مادر داغدیدهٔ سیاوش نیز ضمن بیان مطالبی از حاضران سپاسگزاری کردند.

مراسم ساعت ۶ بعد از ظهر با سرود "ای ایران" که توسط حاضران اجرا گردید به پایان رسید.

بنام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



۲۱ آذر روز نجات آذربایجان و روز گریز اهریمن فرخنده باد

ملت شریف ایران

شصت و یک سال قبل ایادی بیگانه و گمراهان فریب خورده به یاری ارتش سرخ روسیه شوروی طوفانی از خون و آتش در آذربایجان عزیز به پا کردند و می خواستند با تجزیه آذربایجان ریشه ی ایران جاودان را بسوزانند، آن ها به بهانه کاذب دفاع از حقوق قومی و علیرغم خاطرات عظیم تاریخی عشق مردم آذربایجان به هویت ایرانیان کوشیدند تا بذره های نفاق و دو دلی را در میان ایرانیان بارور سازند اما به خواست خدای ایران با قیام دلاورانه مردم آذربایجان و حضور شکوهمند ارتشیان سرفراز ایران حماسه ۲۱ آذر در رهایی آذربایجان به یک سال فریب و جدایی و وطن فروشی پایان داد و راز جاودانگی ایران و ایرانی را جلوه ای تازه بخشید.

درود بر مردم قهرمان آذربایجان - درود بر ارتشیان ایران پرست

و درود بر ملت بزرگ ایران

حزب پان ایرانیست

۲۱ آذر ۱۳۸۵

پاینده ایران

به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



هم وطن

عملکرد شورای امنیت سازمان ملل متحد در تلاش برای سلب حق خدشه ناپذیر ملت ایران در دستیابی به فن آوری صلح آمیز هسته ای اقدامی زشت و نفرت انگیز است و آزادگان ایران پرست و همه ی حق طلبان جهان را شگفت زده از این همه گستاخی و پرده دری جهانخواران بین المللی و زورگویی های بی منطق آن ها کرده است.

حزب پان ایرانیست به همه فرزندان وطن قویاً توصیه می کند که این حوادث را عبرت زندگی خود دانسته و بدانند اتکاء بر بیگانگان جهانخوار و ایادی آن ها جز شکست و پریشانی نتیجه ای نخواهد داشت و راه رهایی اتکاء بر بنیان های تاریخی و فرهنگی ملت ایران، عشق به ایران و ایرانی و اعتماد به نیروهای ملی و پیشرو در مسیر استقرار حاکمیت ملی است.

حزب پان ایرانیست

۳ دی ماه ۱۳۸۵

پاینده ایران

به نام خداوند جان و خرد

پاینده ایران



هم میهن

دادگاه انقلاب کرج با احضار سرور مهندس رضا کرمانی عضو شورای عالی رهبری حزب پان ایرانیست حکمی مبنی بر سه سال و نیم زندان تعلیقی به اتهامات واهی برایشان صادر نموده است. حزب پان ایرانیست با ابراز تأسف عمیق از این گونه شیوه های برخورد، توسط حاکمیت فرقه ای، اقدام مزبور را محکوم می نماید و بدیهی است با صلابت به حرکت تاریخ ساز خود ادامه خواهد داد.

پاینده ایران

حزب پان ایرانیست

۵ دی ماه ۱۳۸۵

آنگاه که در کنار دوست ایستاده ای

چه آسان می توان کهنه بار رنج جدایی را بر زمین نهاد

و ما... نظاره گران پر کشیدن غم بار انوشه روان

مریم شفاهی (یزدی)

با نفس های گرم و دستان پرمهر شما قامت راست کردیم

شما.. که ما را تا خوابگاه ابدی او بدرقه کردید و بر مزارش گریستید

شما.. که در نشست های پرشکوه یادبودش شرکت جستید

شما.. که در روزنامه ها و در سایت های اینترنتی و ماهواره ای ما را دل آرامی دادید

شما.. که باران محبت را بر سرزمین غم گرفته زندگی مان فروریختید

شما.. که با ارسال تاج گل های زیبا خانه دیروز و امروز او را آرایش دادید

آری شما.. از شما یار و یاور عزیز سپاسگزاریم و در برابر آن همه حرمت گزاری و مهرورزی بی ریا سر

تعظیم فرود می آوریم.

خانه تان بی غم و چراغ دلتان همیشه روشن باد.

منوچهر یزدی

و

مهران - شهرام - پیمان